کتاب سرّالاسرار
اثر
جناب عبدالقادر گیلانی

ترجمه
ح.ک.مقدم

بنام خداوند بخشنده مهربان

ترجمه کتاب سرالاسرار

اثر جناب عبدالقادرگیلانی (قدّس سرّه الشّریف)

ترجمه از ترکی : ح.ک.مقدم

نام کتاب ترکی

Sırr' ūl- Esrar

ترجمه کننده از اصل عربی

Abdulkadir Akçiçek

سال ومحل نشر

1964

Istanbul

نام ناشر

Rahmet yayinevleri

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سرّالاسرار

مقدمه

ستایش از آن الله است..

زیرا او کسی است که دانش را در ذات خویش جمع نموده ،خالق ازلی، کسی که حکمت را در وجود خویش حاکم نموده ، و پروردگاری سخاوتمند وکریم و با شفقت است...

زیرا او ،قرآن که حامل عظمت و ذکر ودر ذات خود حاوی حکمت است را به کسی که با قوی ترین دین راه راست را می نمایاند فرستاد.

صلوات وسلام بر محمّدامّی (ص) باد...

او پیامبری است که زنجیره رسالت را کامل نموده واز گمراهی نجات می بخشد.

درمیان پیامبران شریف ترین پیامبرو مشرف شده به شریف ترین کتاب در میان کتابهاست.

خاندان او در میان جویندگان هدایت ،هرکدام پیشوائی بر گزیده اند.

یاران او پر از خیر وبرگزیده اند ، براین بزرگان هم صلاة وسلام بسیار باد.

در واقع علم درمیان چیزهائی که ارزش را بیان می نمایند،حامل برترین شرف وبا داشتن

برترین مرتبه ،وبا ارزش ترین زینت، در معنا بالاترین تجارت را عرضه می نماید.

زیراکه به توحید الله جلّ جلاله ،پروردگار جهانها ،با علم است که میتوان رسید.

تصدیق انبیاء ورسولان با علم است که امکان پذیر میگردد. صلاة وسلام برآنان باد.

علماء بندگان خاصّ خداوند هستند،آنان رابخاطر علوم دینی برگزید،به مزیّت فضیلتی که حامل آن هستند ،نورعلم رابه ایشان عطانمود.ایشان را ازمیان خلق با ترجیح جدانمود، زیراکه آنان وارث انبیاء خلیفه آنان وسرورانی هستند که ازسوی رسولان برمردم گزیده شده اند.درعین حال حسّ عرفانی درموردپیامبران را ،ایشان هستند که حامل میباشند.

حق تعالی ضمن ستایش صاحبان علم چنین می فرماید:

" سپس کتاب رابه کسانی دادیم که ایشان را ازمیان بندگان خود جدانمودیم....برخی ازایشان برنفس خود ظلم می نماید، برخی نیز میانه روی برمی گزینند. خطا وصوابهایشان برابر به پیش میرود. برخی نیز به سوی خیر می شتابند."

(سوره فاطر۳۲)

سپس پیامبرمان هم ضمن ستایش آن ها چنین می فرماید:

" صاحبان علم وارثان پیامبرانند.اهل آسمان آنان را دوست دارند.ماهیان دریا تا قیامت برای ایشان طلب بخشش می نمایند."

الله تعالی درآیه کریمه دیگری صاحبان علم را چنین وصف می نماید :

" از الله ،تنها بندگان عالم می هراسند." (فاطر ۲۸)

درحدیث شریف دیگری پیامبرمان چنین می فرماید:

" الله تعالی در روز قیامت خلق را در یکجا جمع می نماید ،سپس عالمان را ازمیان ایشان جدا نموده چنین خطاب می فرماید :

ای زمره علما ،علمم را به شما از این روعطا نمودم که شما را می شناختم ،آن را به شما بخاطر اینکه عذابتان کنم عطانکردم ، مستقیم به بهشت روید،،شما را بخشیدم."

حمدوستایش باد الله را که پروردگار جهانهاست. بندگان عابدخودرا برای مرحمت نمودن درجات عطا فرمود، به همان شکل به عرفا هم احوال تقرّب احسان فرمود.

بعضی ازشاگردان از من نوشتن اثری را خواستند که با آن به دیگر نیاز نماند. متناسب باخواسته ایشان این اثرکوتاه را ترتیب نمودیم . هدف اینکه هم برای ایشان وهم برای دیگران کافی وشافی باشد....

نام اثر را

سرّالاسرار فی ما یحتاج الیه الابرار نهادیم،زیرا دراین اثر با دین مان واقعیّات طریقمان را بیان نمودیم.

اینها چیزهایی است که همیشه مورد آرزوست. اثر را پس از پیشگفتاری ،به بیست وچهاربخش نمودم، زیرا کلمه توحید بیست وچهار کلمه است ، شب و روز هم بیست وچهار ساعت است.

مقدّمه

دربیان آغازآفرینش در آن عوالم

الله تعالی درآغاز از نورجمال خویش محمّد ص را خلق فرمود. این را الله تعالی در یک حدیث قدسی شریف بیان مینماید :

" روح محمّد ص را از نور روی خویش خلق نمودم."

این را پیامبرمان هم بیان میفرماید :

" الله نخست روحم را خلق نمود.الله نخست نورم را آفرید. الله نخست قلم را آفرید. الله نخست عقل را آفرید. "

ازهمه اینها تنها یک چیز مورد نظر بوده است . آن هم حقیقت محمّدی است ....یعنی جهت حقیقی حضرت محمّد ص ...از این رو برای ایشان نامهایی، نامگذاری گردید.

نور گفته شد .زیرا او تحت صفات جلال از ظلمات محفوظ شده وخالص میباشد.این را حق تعالی خبر میدهد ومیفرماید :

" از جانب الله برای شما نور ، کتابی آمد که همه چیز را روشن میگرداند . "

(یونس ۵۷)

عقل نامیده شد ،زیرا همه چیز را ادراک مینماید.

قلم نامیده شد ،زیرا علم با او نشر یافت .سپس علم را هم با ریختن در عالم حروف ایشان عامل گردیده است.

روح محمّدی خلاصه همه آنچه که واقع شده ، اوّل و اصل کائنات است .بااشاره به این است که پیامبرمان ص میفرماید:

" من از الله هستم و مومنان هم از من هستند..."

الله تعالی درعالم لاهوت ودر تقویم احسن حقیقی تمامی انوار را از نور ایشان ص آفرید.

ایشان ص درعوالم یاد شده در بالا نام تمامی انسانیت میباشد. او ص وطن اصلی است.

چهارهزار سال پس از این خلقت ، عرش را از نور چشم حضرت محمّد ص آفرید.باقی کائنات را هم از عرش آفرید ، از آن هم کائنات را آفرید.

سپس ارواح خلق شده را به پایین ترین درجه کائنات نازل فرمود...یعنی به همین عالم اجساد. ... منظورم اینست که دلیل این سخن ،این آیه کریمه است :

" سپس آن را به پست ترین درجات فرستادیم ." (تین ۵)

یعنی آن نور را اوّل از عالم لاهوت به عالم جبروت فرستاد.به ارواحی که ازآن نور بودند درمیان دو حرم از نور جبروتیش پوشش هایی پوشاند. ازاین به نام سلطان روحانی تعبیر میگردد. سپس با این کسوت به عالم ملکوت فرستاد ،درآنجا هم از نور ملکوتیش کسوت پوشاند ، این هم به نام روح روحانی تعبیر میگردد .

سپس به عالم ملک فرستاد ،به کسوت ملک پوشاند ، این هم به نام روح جسمانی تعبیرمیگردد.

سپس از همین تمامی اجساد را خلق فرمود. این احوال متفاوت در این آیه کریمه شرح داده میشود :

" شما را از آن خلق نمودیم ، شما را به آن بازخواهیم گرداند، برای باردوم بازهم از آن خارج خواهیم ساخت."

(طه ۵۵)

پس از این احوال ، الله تعالی به آن ارواح امر به داخل شدن به این اجساد را فرمود.آنها هم به امر الله تعالی وارد گردیدند. به این هم این آیه کریمه خبر میدهد:

" به او از روحم دمیدم ."

(ص ۷۲)

زمان گذشت ،آن ارواح علاقه خود به این جسد را افزودند.از این رو عهد خودرا فراموش نمودند.درحالیکه الله تعالی آنان را خلق نمود، و گفت : آیا پروردگارشما نیستم ؟آنان هم گفتند بله ...آنان این سخن را فراموش نمودند.نتوانستندبه موطن اصلی خود بازگردند.

امّا الله یعنی منبع کمک رسان هستی، به حال ایشان دلسوزی فرموده کتابهای آسمانی را نازل فرمود.با اینها خواست وطن اصلی را بخاطرشان آورد. این آیه کریمه به همین

اشارت می نماید :

" به آنان روزهای الله را یادآوری نما. "

(ابراهیم ۵)

یعنی اینکه آن روزهای وصال که با ارواح سپری شده را بیادشان آور.

به این عالم انبیاء زیادی آمدند و به آخرت کوچ نموده رفتند.هدف همه ایشان این وضع را یادآوری نمودن بوده . اما تعداد آنانکه او را یاد نمایند و به او رو نمایند و به آن عالم اشتیاق پیدانمایند و واصل شوندگان به آن عالم، کم شد.نبوّت تا رسیدن به **روح محمّدی** ادامه یافت او آخرین در رسالت بود. از گمراهی نجات میداد.

الله تعالی برای گشودن بصیرتشان او را به این انسانهای غافل فرستاد.هدف اینکه آنان را از خواب غفلت بیدارنمودن ، به وصال او و جمال ابدی او رساند ، یعنی هدف دعوت به ذات الله بود.

آیه کریمه ای که راهش را به پیامبرمان اعلان مینمود به این وصع اشارت مینماید:

" بگو راهم این است ، براساس بصیرت.من وآنانکه تابع من شده اند، به همان راه دعوت می نماییم . "

(یوسف ۱۰۸)

این حدیث شریف پیامبرمان هم به اساس هدف اشاره می نماید:

" یاران من شبیه ستارگان آسمانند ،به هرکدام تبعیت کنید راه راست را می یابید..."

بصیرت از دریچه روح می آید.برای اولیاء از مقام فواد گشوده میگردد.به چگونگی دستیابی به آن که برسیم ،از راه علم ظاهری ممکن نیست .علمی که از آن سو بیاید و از باطن بجوشد لازم است...

این آیه کریمه مارا به اصل موضوع راه مینماید:

" به او از جانب خود علم عطا نموده بودیم."

(کهف ۶۵)

آنچه برای انسان لازم است با پیدا کردن صاحبان بصیرت از راه تلقین ازآنان چیزهایی کسب نمودن است.... ذاتی که آن تلقین را می نماید باید کسی باشد که ولی باشد ، مرشد باشد واز عالم لاهوت خبر دهد....

برادران ، بیدارشوید. با توبه نمودن از پروردگارتان معرفت طلب نمایید.برای این تلاش کنید...

این را الله تعالی با این آیه کریمه خبر میدهد :

" بشتابید بسوی بخششی از سوی پروردگارتان و بهشتی که پهنایش به پهنای آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده ."

(آل عمران ۱۳۳)

به راه درآئید ...به پروردگارتان بازگردید. بزودی راه بریده خواهدشد...برای رفتن به آن

عالم دیگر رفیقی یافت نخواهدشد.ما به این دنیای خراب برای نشستن نیامدیم.برای خوردن نوشیدن و تطمین احتیاجات عبث نفس هم فرستاده نشدیم.

پیامبرشما ص درحال نظاره شما وحالتان و غصه خوردن است...که این را درحدیث شریف بیان میفرماید:

" حزن من برای امتم است که درآخرالزمان خواهندآمد."

آنچه برما آمده بردوقسم است ؛ ظاهر و باطن... یعنی راه شریعت و معرفت...

الله تعالی باشریعت نظم عالم برونتان را وبامعرفت نظم عالم درونتان را امر میفرماید.

اما با پیوستن هردوی آنها هم حقیقت پیدا میگردد. برای این سخنمان میتوان مثال برگ ودرخت را آورد،ازاین بعد میوه حاصل میگردد (با یکی شدن راه ظاهر وباطن- مترجم)

این آیه کریمه معنایی را که خواستیم بیان میفرماید:

" دو دریا در سیلانند ،در هم می امیزند ،حتی از نظر محجوب ها یکی میگردند ،اما درمیانشان برزخ وجود دارد "

(رحمن ۲۰)

هردومعنا را باهم باید درنظر داشت، در عکس آن حال تنها با دانش ظاهری حقیقت بدست نمی آید، به هدف اصلی نمیتوان رسید.برای تکمیل عبادت تنها یکی نیست بلکه هر دو لازم است .یعنی شریعت و معرفت.

الله تعالی این معنا را با این آیه کریمه اشارت می نماید :

" جن وانس رابرای اینکه مرا عبادت کنند آفریدم ."

(ذاریات ۵۶)

به این معنا که دربرابر ذاتم صاحب عرفان شوند...کسی که دربرابر او حسی از شناخت وعرفان نداشته باشد،چگونه میتواند عبادت کند؟

معرفت ،به وسیله کنارزدن پرده سیاه نفس از آینه قلب وبا تمیزنمودن آن حاصل میگردد.

درآن زمان است که خزانه پنهان جمال الهی رامیتوان مشاهده نمود.که این هم در اصل و ریشه سرّ قلب مشاهده میگردد.

الله تعالی درحدیث قدسی شریفی چنین میفرماید:

" گنجی پنهان بودم .خواستم که نسبت به ذاتم حس عرفان وشناخت بوجودآید.خلق رابرای این آفریدم."

ازاین چنین فهمیده میشود که الله تعالی انسان را برای معرفتش آفرید.

معرفت، یعنی صاحب عرفان شدن ،به دو صورت معنا میگردد،یکی صاحب عرفان شدن نسبت به ذات الله و دیگری هم صفات الله ....

باشناخت صفات الله تعالی جسم در دنیا وآخرت ذوق می یابد، اما در عرفان نسبت به ذات او درآن عالم روح مقدس صاحب ذوق ولذت میگردد.

در یک آیه کریمه چنین میفرماید:

" ما او را با روح القدس تایید کردیم ."   (بقره ۸۷)

آنانکه نسبت به ذات الله تعالی صاحب عرفان شده اند، با روح القدس قدرت یافته اند.

این دو معرفت که توضیح داده شد،تنها با علم دو گانه ظهورمییابد.یکی علم ظاهری و دیگری علم باطنی .حصول آنچه که توضیح دادیم به این دوعلم وابسته است.

پیامبرمان ص در شرح این دوعلم چنین فرموده اند:

" علم به دوبخش تقسیم میگردد.یکی در زبان است که این حجتی بر بندگان خداست.

دیگری هم علمی است که درقلب است ، برای حصول به اهداف ، آنچه که مفید است همین میباشد."

انسان، نخست محتاج دانسته های شرعی میباشد.با این علم ،درعالم صفات دانش های مربوط به ذات حق تعالی تحصیل میگردد. ازاین پس است که نوبت به علم باطن میرسد.بااین علم هم درعالم معرفت ،عرفان نسبت به حق بدست می آید.

برای رسیدن به این باید اعمالی راکه مطابقت با دین ندارند رها کرد.حتی لازم است که خطاهایی را که مطابق با آداب طریقت ندارند رها گردد.

برای حصول آنچه که گفتیم هم وظآیف سنگین وقوی بر نفس و روح باید اعمال گردد.

در هنگام انجام اینها هم تنها میبایست رضایت حق مورد نظرباشد.نباید با هدف دیده شدن ویا شنیده شدن انجام گردند.الله تعالی با این آیه کریمه به آنچه بیان نمودیم اشاره میفرمایند:

" هرکس آرزوی وصلت به خالقش را دارد ، کار صالح انجام دهد،ودر عبادتی که برای

خالق انجام میدهد ،هیچکس را شریک نگرداند."

(کهف ۱۱۰)

عالمی که تعبیر به عالم معرفت میشود،عالم لاهوت است.آنجا هم وطن اصلی است.

که آنجا هم عالمیست که در آن روح القدس خلق شده.انسانیت حقیقی درآنجاست،که آن حقیقت به اصل قلب بعنوان امانت نهاده شده است.وآن هم با توبه و تلقین ظاهرمیگردد.و باتکرار مداوم کلمه توحید -لااله الاالله- به ظهور میرسد.

کلمه توحید-لااله الاالله - اول بصورت ذکر زبانی ادامه مییابد.وقتی قلب حیات یافت هم با زبان قلب اظهارمیشود.

اهل تصوّف نام ***طفل*** را به احوال معنای قدسی اتلاق نمودند.طفل نامیدن آن ازبرخی سبب هابوده.

۱) آن *حال* ازقلب زاده میشود ودرآنجا تربیت شده بزرگ میگردد.که مادر هم اول طفل را بدنیا آورده ،تغذیه نموده بزرگ نموده و به دوران بلوغ میرساند.

۲) تحصیل علم اغلب مخصوص اطفال است اما علم معرفت ، آن به طفل قلب تعلیم داده میشود.

۳) طفل از گناهان ظاهری تمیزاست ، و طفل قلب از ،شرک ،غفلت واز خطاهای جسمانی پاک است.

۴) صورت تمیزی که بحث شد بیشتر درمیان اطفال دیده میشود.ازاین روست که در بسیاری موارد تمیزی حال در عالم معنا درصورت ملائک مشاهده میشود.

۵) پس از انجام اعمال ،وارد بهشت میشود، سپس آنها را الله تعالی با رسیدن به اطفال پاداش میبخشد.

آیه : ***" در اطراف آنان همواره اطفال می چرخند." (واقعه ۱۷)***

آیه :***" غلمان هایی که حاضرمنتظرایشان هستند، مانند مرواریدهایی هستند که در خزانه پنهان شده اند." (طور۲۴)***

۶) دلیل دیگر نامیدن آن به اسم *طفل* ،حال لطافت ونظافت میباشد.

۷) سپس این نامی که به آن داده شده از راه مجاز است.زیرا آن مربوط به بدن است.به صورت بشری پوشیده شده است.زیرا مرتبط با آن است.بعد ملاحت آن هم سببی دیگر است که این نام را گرفته .سپس او رنگ بشریش را نیز تغییر داده است.اگر به بدایت آن نظرشود،این حال بهتر درک خواهدشد.زیرا او انسان حقیقی است.زیرا او نسبت با حق تعالی دارد.

آن سوی انسانیت حقیقی ،چنان چیزی است که ازنظر آن نه جسم و نه جسمانی شدن وجود دارد.

هستی او،دربرابر ذات حق حجابی تشکیل نمی دهد.این را حدیث شریف پیامبرمان

می فهماند:***" با االله چنان زمانهایی میگذرانم که در آن زمان نه هیچ ملک مقرّبی ونه هیچ نبیّ مرسلی نمی تواند وارد گردد."***

پیغمبر مرسل که در حدیث شریف ذکر شده همان نمود بشری سرورمان ص میباشد.اما ملک مقرّب که ذکر شده نمود روحانی پیامبرمان میباشد که از نور جبروتیش خلق شده.

که به آنجا فرشته ورودی ندارد.حتی نور لاهوتیش نیز نمیتواند به آنجا واردگردد.

وقتی پیامبرمان ص آن عالم را شرح می دهنددر حدیث شریفی چنین می فرمایند

: ***" اللّه را بهشتی هست که درآنجا قصرها قرار ندارند. نام عسل برده نمیشود.شیر یافت نمیشود .درآنجا تنها نظاره بر وجه اللّه میشود."***

این مورد را آیه کریمه ای تایید میفرماید : ***" چهره هایی هست ، تازه است ومی درخشد در آن روز....."***

(قیامت ۲۲)

درحدیث شریفی نیز این وضعیت را از جهت دیگری تایید میکند :

" محو نظاره پروردگارتان خواهید شد ، چنانکه که به ماهتاب می نگرید."

آن چنان عالمی است که که اگر فرشته یا جسمانیتی نزدیکش گردد بلافاصله میسوزد.

دراینجا ذکر حدیثی قدسی بجا خواهدبود :

" شاید اگر پرده از جلال وجهم بردارم ، تا جایی که در دیدم باشد، همه میسوخت."

چنانچه جبرئیل هم چنین سخنی با پیامبرمان دارد،آن را هم ذکر کنیم :

" اگر به اندازه مورچه ای فراتر روم بلافاصله خواهم سوخت. "

بخش نخست

بازگشت انسان به وطن اصلی

انسان از دو جهت مورد مطالعه قرارمیگیرد: جسمانی ، روحانی...

جسمانی به حال مادی ظاهری گفته میشود. در این خصوص همه برابرند.و حکم عمومی شاملش میگردد.

به وضع روحانی یعنی به وضع پنهان ورای این قلب که برسیم ، درآنجا وضعیتی خاص آغازمیگردد.هنگام مطالعه انسان با حکم عمومی مشخص میشود که میتواند با بعضی درجات به وطن اصلی خویش بازگردد. برای اخذ آن درجات اوامر ظاهری دینمان را در دست گرفته و پیش میروند.و با طی مراتب به عالم معنوی و عالم معرفت واردمیشود.

اما معرفت بسیار رفیع است.پیامبرمان ص هنگام مدح آن چنین میفرماید :

" حکمتی هست که اصل همه چیز را درنهاد خود جمع مینماید وآن معرفت حق است."

برای اینکه بنده به این مراتب برسد نباید هیچ کاری را برای اینکه دیگران ببینند و بشنوند انجام دهد.

درجات مربوط به اعمال را به سه قسمت تقسیم مینماییم.که به اینها بهشت تعبیرمیگردد:

یک : بهشتی که درعالم مُلک هست... به این ماوا گفته میشود.

دو : بهشتی که درعالم ملکوت است ... به این بهشت نعیم تعبیرمیگردد.

سه : بهشتی که درعالم جبروت است ...به این هم بهشت فردوس گفته میشود.

چیزهایی که شرح داده شد نعماتی هستند که لذتش راوجود جسمانی خواهد چشید،

که اینها با جمع نمودن سه نوع علم فردی تحصیل میگردد:

شریعت ، طریقت، معرفت....

حال که موقعیتش فراهم شده تمامی حدیث شریفی راکه دربالا اشاره کردیم ذکرنماییم:

" چیزی که تمام خیرها وحکمت را جمع مینماید، دربرابرحق صاحب عرفان شدن وبا آن عمل نمودن ،سپس شناخت باطل وچگونگی آن و ترک آن است. "

وحال که زمانش آمده دعایی راکه پیامبرمان ص نیازنموده راهم بیان نماییم :

" پروردگارا ،به ما حق رابنمایان و تابع به آن شدن را نصیبمان گردان ،باطل را بشناسان و فرار ازآن را آسان گردان. "

به همان شکل حدیث شریف دیگری دراین خصوص را ازپیامبرمان ص ذکرنماییم :

" هرکس نفس خودرابشناسد ،به خواسته های نامناسب آن مخالفت نماید، درواقع پروردگارش را شناخته و تابع او گردیده است . "

چیزهایی که تا اینجا بیان گردید، چیزهایی است که شامل عموم میگردد. یک حال انسانهایی هست که صاحب استعدادات برتر میباشند.انسانهای صاحب استعدادهای برتر حالی دارند که آنها را هم در ادامه توضیح خواهیم داد.برای اینها تعبیر ***انسانهای خاص*** را بکارمیبریم.

این وصول انسان تقرّب کامل به حق میباشد.دلیل وچگونگی آن هم تنها به یک دلیل صورت میپذیرد،آن هم علم حقیقت ،که به این تقرّب در عالم لاهوت ،به توحید تعبیر میگردد.این حال طبق روال در حیات دنیوی صورت میگیرد.برای رسیدن به این حال میان درخواب بودن ویا بیداربودن فرقی وجود ندارد.بلکه حتی وقتی که خواب رخ میدهد، قلب فرصتی یافته وبه وطن اصلی میرود.این رفتن کلی هم میتواندباشد،جزئی هم میتواندباشد.چنانچه الله تعالی در یک آیه چنین فرمان میفرماید:

" الله تعالی نفس ها را زمانی که مرگشان فرارسد،می میراند.برخی در خوابشان نمی میرند.آنکه را درحقش حکم مرگ باشد فرامیگیرد.باقی را به زمانی معیّن وامیگذارد."

(زمر۴۲)

بعنوان اشارتی به همین ، حدیث شریفی از پیامبرمان ص را ذکرنمائیم :

" خواب عالم، از عبادت جاهل بهتراست. "

عالمی که دراینجا قصد شده ،کسی است که با نور توحید درونش را نورانی گردانده

بدون حرف وصدا با سرّ دلش مداومت کننده به اسماء توحید میباشد.انسان اصلی چنین است.چند حدیث قدسی ذکر نمائیم که به این معنا اشاره مینماید :

" انسان سرّ من است ، من هم سرّ او هستم...."

" علم باطن سرّی از اسرار من است ، آن را در قلب بندگانم جای میدهم، غیر از من کسی آن حال را درنمی یابد...."

" من چنانم که بنده ام ظنّ مینماید. لحظه ای که مرا جستجو نماید، با او هستم .اگر از درونش مرا جستجو نماید،اورا در ذاتم یاد می نمایم.اگر در میان جمعی مرا یاد نماید ، اورا درمیان جمعی بهتر یاد خواهم کرد....."

از اینهایی که بیان شد هدف تنها یک چیز است ،آن هم چیزی است که در وجود انسان جایی بسیار اندک اشغال می نماید وآن هم علم تفکر میباشد..... مهمترین چیز اینست..

بر مبنای این تفکر چند حدیث شریف از پیامبرمان ص بیان نمائیم :

" یک لحظه تفکر ، بهتر از یک سال عبادت است ."

" یک لحظه تفکر بهتر از هفتادسال عبادت است ."

" یک لحظه تفکر بهتر از هزارسال عبادت است ."

موفقیت در هرکاری در ذات حق پنهان است.

حدیث شریفهایی که درمورد تفکر ذکرشد نیاز به کمی تفسیر دارد.زیرا ی موضوع به سه شکل بیان گردیده است.

هرکس به کارهایی که حاوی حکمت هستند بیندیشد ، که به این تفکر گفته میشود، این تفکری که انجام داده معادل یکسال میباشد.

هرکس به عبادتی که انجام داده بیندیشد، و نسبت به حکمتی که درآن است صاحب عرفان گردد، این تفکر او معادل هفتادسال عبادت خواهدبود.

هرکس به معرفت الهی بیندیشد ، آرزو کند که در باره الله تعالی صاحب عرفان گردد، این تفکری که انجام داده معادل هزارسال عبادت خواهدبود.

دراصل، علم عرفان این است.

با بیان علم عرفان در واقع حال **توحید** را قصد می نمایم.شخص عارف با اشتیاقش به

طرف مقابل ، به محبوبش ، با این واصل میگردد.

درنتیجه این حال ، پرواز بسوی عالم تقرب با حالی روحانی می گردد....

عابدان ، به بهشت با پای پیاده می روند ،اما عارفان پروازکنان به عالم تقرب میروند.

{ در قلب عاشقان چشمان خاصی هست ،

آنها می بینند ، دیگر ناظران نمی توانند دید،

بالهایشان متفاوت است ،چه حاجتی به رگهاست،

پرواز می کنند ، بسوی ملکوت ، بسوی پروردگار جهانها.}

این پرواز ، در دنیای درونی شخص صاحب عرفان صورت می پذیرد.به کسی که به این حال رسیده باشد انسان حقیقی گفته میشود.محبوب الله ، محرم الله ، عروس الله تعبیرمیگردد.

حضرت بایزید بسطامی چنین میفرماید : صاحبان عرفان ،عروسان الله تعالی هستند.

در روایت دیگری چنین بیان میگردد : زمره اولیاء عروسان الله هستند، و لیکن عروسان را تنها صاحبان آنها می شناسند.

بندگان ولی صاحب عرفان ، در پرده این قلبی که قابل دیدن است پوشیده میشوند.

حضرت الله تعالی در حدیثی قدسی چنین میفرماید :

" اولیای من تحت قبّه من هستند . غیر از من کسی نمیتواند آنان را بشناسد."

انسانها وقتی به عروس با تور و زینت ها را نگاه می کنند چه می بینند ، فقط زینت ظاهرش را.

یحیی بن معاذ رازی می گوید که : ولی خدا در روی زمین ریحان الله تعالی است، عطرآنها را صدیقان می توانند استشمام نمایند.آن عطر را استشمام کرده اشتیاقشان به ربّشان بیشتر میگردد.نسبت به احوال متفاوت ،عبادتشان زیاد میشود،این هم از آن روست که از موجودیتشان به سوی فنا گذر نمو ده اند.

تقرب به هستی ذات حق به اندازه مقدار برهنه شدن از وجود مادّی میباشد.هرقدر حال فنا افزوده گردد، تقرب به حق به همان اندازه افزوده میگردد.

ولی اصیل ،کسی است که در حال خویش به فنای کامل رسیده و جذب مشاهده حق گردیده است.

در نفس او ،قدرت انتخابی وجود ندارد.ودر منیّت او یک موجودیتی که برابر با حق باشد ،نمیتواند استقرار یابد.

علیرغم بسیاری از کرامات تایید شده ای که داشته ،از همه آنها بری است.به هیچکدام از

آنها وابستگی ندارد.درآنجا افشای هیچ حالی مشاهده نمیشود.زیرا افشای سرّ ربوبیت کفر است.

دراثری بنام مرصاد چنین گفته میشود :

همه صاحبان کرامت ، از احوالشان در پرده هستند،برای کسی که کرامت نشان میدهد،

کرامت مانند قاعدگی است .درکنار این ،یک ولی حداقل هزار مقام دارد.اولش دروازه

کرامتهاست . کسی که از آن عبور نماید، به بقیه نائل خواهدشد.در غیر اینصورت به هیچکدام نائل نمی گردد....

بخش دوّم

ردّ انسان به اسفل السّافلین

الله تعالی پس از اینکه روح قدسی را در عالم لاهوت به کاملترین شکل آفرید ، اراده فرمود که آن را به پایین ها فرستد ، وفرستاد.قصد انسیت وتقرب بیشتر یافتن در نزد دربارگاه راستی پادشاه قدرتمند است، که آنجا مقام انبیاء و اولیاء میباشد.

الله تعالی آن روح قدسی رانخست به عالم جبروت فرستاد. به همراهش دانه توحید بود.

درعالمی که بدان فرستاده شده بود، حال نورانیّت بدو امانت گردید.ودرآنجا کسوه ای به تن نمود.

ازآنجا به عالم مُلک گذر کرد. درآنجا کسوه ای که حق خاص او خلق نموده رابه تن نمود.

مراد از پوشانده شدنش به آن کسوه ،نسوختنش در عالم ملک بود، و آن کسوه همین جسد میباشد.

به خاطر پوشیدن کسوه جبروت توسط این روح قدسی ، به آن بعنوان روح سلطانی تعبیرمیگردد.

بخاطر کسوه ای که در عالم ملکوت دریافت نمود به آن روح سریانی و روان تعبیر میگردد.

مقصود از آمدن به این عالم اسفل ،به واسطه قلب وقالب ، کسب تقرب و درجات

میباشد.

می بایست به این عالم آمده ،تا در ارض قلب، دانه توحید کاشته ودر آنجا درخت توحید را پرورش دهد.

اصل آن درخت در جای خود مانده و شاخه هایش فضای سرور را پر مینماید.ودرآنجا بخاطر رضای الله ، میوه های توحید میدهد.

وسپس ، در ارض قلب ، تخم شریعت کاشت. اراده نمود که درآنجا درخت شریعت را رشد دهد. ومیخواست تا میوه های درجات حاصل گردند.....

الله تعالی وقتی به ارواح امر رفتن به اجساد را فرمود ،برای هرکدام محلی خاص

اختصاص داد.

محل روح جسمانی جایی میان گوشت وخون گردید.جایگاه روح قدسی در سرّ بنا گردید

هرکدام ازاین دوروح جایگاههای جدا داشته وهرکدام در کشور وجود ، متاع و سود وتجارتی دارد.آن تجارتها فراوان و پربرکت هستند.

الله تعالی در هنگام شرح آنها میفرماید :

" پنهان وآشکار امید به سودی فراوان وپربرکت می نمایند ...."

(فاطر ۲۹)

آنچه لایق انسان است آنکه در این عالم وجود ، آنچه را که انجام میدهد بداند ،،بفهمد ،

زیرا دراین عالم ، بر گردنش هر حکمی آویزان شده باشد ، همان حاصل خواهدگردید.

اما در یک آیه کریمه ،در مورد آن حرص و وابستگی به دنیا میفرماید:

" آیا هیچ به زمانی که قبرها گشوده شده و هرآنچه که درون سینه هاست ازآنجا جداشده و به میان خواهدافتاد ،اندیشیده اید؟ "

(عادیات ۹ و۱۰)

درحالیکه میفرماید:

" ما خلاصه اعمالی که انسانها انجام میدهند را به گردنش آویختیم "(اسری۱۳)

بخش سوّم

محل ارواح در اجساد

محل روح جسمانی در جسد ، سینه است. با حواس ظاهری همراه است.متاع آن شریعت است عملی که انجام میدهد، واجباتی است که امر الهی میباشد. الله تعالی بوسیله آن اوامر احکام ظاهری را نظم بخشیده است.

آن روح هنگام ادای واجبات اهل شرک نمی گردد.(شرک نمی ورزد) زیرا الله تعالی

میفرماید :

" درآن عبادتی که برای پروردگارش بجا می آورد ،شرک نورزد..."

(کهف ١١٠)

الله یکی است . یگانگی را دوست میدارد.یعنی دوست دارد عبادت تنها خاص او باشد.ودیگر اینکه اعمال می بایست بدون تظاهر باشند، نه برای اینکه دیگران بشنوند نباید انجام گردد.

حال ولایت، که از عبادت بجا آورده شده حاصل میگردد ، حال کشف ومشاهده متعلق به عالم مُلک میباشد.این احوال از روی زمین تا فراز آسمانها چنین است.

سپس ،اعمالی مختص این عالم که از آن رهبانان میباشد وجود دارد،که از آن به عنوان کرامات تکوینی تعبیر میگردد... که از جمله اینها میباشد : بر روی آب راه رفتن، در هوا پروازکردن ،در زمان کمی فاصله زیادی را طی کردن، ...شنیدن گفته ها از مسافتهای

بسیار دور ،وخبر دادن چیزهای پنهانی مربدط به عالم درون ....

درآخرت اما بعضی نیکی ها میتواند کسب نماید.ازجمله ، حوری ها ، قصرها، غلمان، نوشیدنی ها و دیگر نعمات بهشت... اینها در بهشت اول که به آن بهشت ماوی گفته میشود هست.

محل روح روانی در قلب میباشد.متاعش علمی است که دائربر سلوک معنویست.

مشغله این روح با چهار اسم اول ذات حقّ میباشد.

مانند باقی دوازده اسم ،در این چهار اسم هم ،صدا، حرف، وگفتگو نمیباشد.

اللّٰه تعالی برای اشارت به این است که چنین میفرماید:

" چه اللّٰه بگویید ، چه رحمن بگویید ،هرکدام را صدابزنید ،صدا بزنید، تمامی نامهای زیبا از آن اوست. "

(اسری ۱۱۰)

باز میفرماید:

" نامهای زیبا از آن اوست ، او را با آنها بخوانید "

(اعراف ۱۸۰)

اشارات موجود دراین آیات اینست که آنچه میبایست مورد بررسی و دقت باشد اسماء الهی میباشند. آن هم دانش منوط بر عالم درون است.اما به معرفت حاصل از این دانش که برسیم ، میگوییم : توحید ، نتیجه آن اسماء میباشد.

این حدیث شریف پیامبرمان درمورد اسماء الهی هست :

" اللّٰه تعالی نود و نه اسم دارند ، هرکس آنها را ازحفظ بشمارد، وارد بهشت میگردد."

حدیث شریف دیگری از پیامبرمان ص دائربر توضیح آنچه که گفته شد چنین میفرماید:

" درس یکیست ، اما تکرارش هزار است."

یعنی اسم خاص ذات یکیست، اما آنچه به صفات آن پوشیده میگردد بی شماراست.

دوازده نام الهی که از آن بحث نمودیم براساس جمله ***لااله الااللّٰه*** استوارمیباشد.زیرا

حروف این جمله دوازده میباشد.

الله تعالی به هرحرف در مورد اعمال قلب ،اسمی داده، بدانشکل الله تعالی قلوب دوستداران را در محبتش ثابت گرداند....

این وضعیت را الله تعالی خبر داده است:

" الله قلوب کسانی که ایمان آورده اند را در دنیا وآخرت براساس قول ثابت استوار نمود." (ابراهیم ۲۷)

وبه ایشان ذوق انسیّت را احسان فرمود.

درخت **توحید** را درقلب ایشان بنا نمود.آنکه اصلش در هفتمین طبقه زمین ثابت بوده وبلکه هم پایین تر، اما به شاخه هایش که برسیم در فراز آسمانها تا عرش وحتی بالاتر ازآن کشیده میشود.

الله تعالی در آیه کریمه دیگری چنین میفرماید:

" آن شبیه درختی پاک است ،ریشه اش در زمین ، شاخه اش به آسمان گسترده است. "

(ابراهیم ۲۴)

سود روح روانی ،حیات قلب میباشد.عالم ملکوت را مشاهده مینماید. قسمی از آنچه مشاهده مینماید ، بهشت واهل آن ،انوار وفرشته هائی که داخل آن میباشند است.

سپس سخنانش دائر بر عالم درون میگردد.به معنای اسماء الهی می اندیشد. بی صدا و بدون حروف سخن می گوید.

اما جایگاه این روح در آخرت ،بهشت نعیم میباشد.

اما به روح سلطانی که برسیم ، بخشی که او در آن حضور دارد و تصرّف مینماید ***فواد***

میباشد.واما متاع این، معرفت است.به کار او که برسیم ،تمامی علوم الهی است که به واسطه زبان قلب تمنا میگردد.

پیامبرمان ص زمانیکه علم را شرح میدهند چنین میفرمایند :

" علم بر دونوع است، یکی علمی که برزبان است ، این شاهدیست بر بندگان خدا.اما دیگری علمی است که درقلب است. آنچه که مفید است نیز همین است."

دانش سودمند در حواشی این علم میباشد.

پیامبرمان ص درحدیث شریف دیگری چنین میفرمایند:

" قران ،یک معنای ظاهری و یک معنای باطنی دارد. وباطن آن هم باطنی هست تاهفت بطن."

بازمیفرمایند:

" بدون تردید خداوند قرآن رابر ده بطن نازل فرمود....هرمعنای بعدی باطنی از قبلی سودمندتر وسودآورتر میباشد.زیرا به حقیقت نزدیک تراست...."

دوازده نامی که ازآن ،به نوعی شبیه دوازده چشمه ایست که موسی نبی ع با عصایش به سنگ زده واز آن دوازده چشمه جاری شد.این را الله تعالی به ما بیان میفرمایند :

" موسی از ما برای قوم خود طلب آب نمود، به اوگفتیم که باعصایت به سنگ بزن،درآن دم دوازده چشمه جاری شد، هر قوم محل آبشخور خویش را یافت."

(بقره ۶۰)

علم ظاهری شباهت به آب باران زودگذر دارد.اما به علم باطنی که برسیم، مانند خزانه ای است که پایه واساس دارد.که این از علم ظاهری سودمندتراست.

الله تعالی بعنوان مثال چنین میفرماید:

" زمین مرده ، برای آنان باید دلیلی برقدرت ماباشد.به آن جان دادیم ، دانه ها در آن رویاندیم،ازآن می خورند. "

(یس ۳۳)

الله تعالی دراین آفاق دانه خلق نمود.این دانه قوت نفس حیوانی است.دانه در عالم انفس هم خلق فرمود.آن هم قوت ارواح روحانی است.

پیامبرمان ص در حدیث شریفی چنین میفرماید:

" هرکس چهل روز با اخلاص صبح نماید، چشمه های حکمت ازقلبش به زبانش جاری میگردد. "

به متاع این روح سلطانی که برسیم ،محو در تجلی صفت جمال شدن است.

این را الله تعالی چنین بیان میفرماید :

" فواد آنچه را که دید ،تکذیب نکرد. "

(نجم ۱۱)

حدیث شریفی این را به گونه ای دیگر بیان میکند :

" مومن ،آینه مومن است. "

مراداز اولین کلمه مومن ، قلب بنده مومن ، وقصد از دومین کلمه مومن ، الله تعالی است.الله تعالی در این آیه میفرماید که یکی از صفاتش ***مومن*** میباشد:

" او مومن و مهیمن است ."

(حشر۲۳)

مسکن این سلطان روحانی در آن عالم ، درسومین بهشت یعنی بهشت فردوس است.

به مسکن و محل تصرّف روح قدسی که برسیم ،آن هم در ***سرّ*** است.

این حال روحانی در این حدیث قدسی تشریح میشود :

" انسان سرّ من و من هم سرّ انسان هستم "

متاع این روح ،حقیقت علم است.این علم در عین حال علم ***توحید*** میباشد.اما کاری که انجام میدهد مداومت بر اسماء ***توحید*** میباشد.

دوام دراینجا با احسان سرّ محقق میگردد.همانند بقیه اینجا هم نطق ظاهری وجود ندارد.

" اگر در حال فریاد نمودن سخنت میباشی ، او همانطور که پنهان را می داند پوشیده ترین راهم می داند. "

(طه۷)

جز الله تعالی کسی قادر به وقوف بر احوال این روح قدسی نمیباشد.

کاراین روح ،ظهور طفل معناست .آنچه که مشاهده می نماید و میبیند ،وجه الله تعالی میباشد.هم به صفات جمال وهم به صفات جلال نظر مینماید.نگاهش با یک چشمش

است. درآن روزبا چهره های درخشان به پروردگارشان می نگرند.درآنجا تشابه و مشابهت وجود ندارد.او می شنود و میبیند.

وقتی انسان به هدف وجودی خود رسید،تحت انحصارعقل قرار میگیرد،وبه حیرت فرو میرود.زبانها بندمی آیند.وتوانی برایشان نمی ماند تا این احوال را شرح دهند.زیرا اللّه تعالی منزه از امثال قابل رویت میباشد.

زمانی که این اخباری که نقل نمودیم ،به صاحبان علم رسید ،باید که تلاش نمایند تا مقامات علم را دریابند،تمامی رغبتهایشان را بدانسو سوق دهند، تلاش نمایند تا وجه حقیقی او را درک نمایند.توجه هایشان را به ماورا منعطف نمایند....به نقاط بالاتر برسند. و جلوتر از آن تلاش نمایند تا به علم لدنی دست یابند.

بدون انحراف به انکار آنچه بیان نمودیم ،تلاش نمایند ذات مقام احدیت را بیابند، وتلاش نمایند صاحب عرفان گردند.

بخش چهارم

دائر بر علوم

علوم ظاهری ازنظر تعدادبه دوازده تقسیم میگردد. چنانچه علوم باطنی هم به دوازده تقسیم گردیده است.اینها درمیان بندگان عوام وخواص ،براساس قابلیت هرکس تقسیم گردیده است.

مادراینجا تلاش میکنیم با تقسیم علوم به چهاربخش آنها را تبیین نماییم.

اول - شریعت و اوامر ظاهری ،منع هایی که حکم نموده و باقی احکام.

دوم - احکام باطنی آن حکم ها ، که آن را علم باطنی وعلم طریقت نامیدم.

سوم - خودباطن که نام علم معرفت را برآن می نهم.

چهارم- باطن باطن ، که این را هم علم حقیقت می نامم.

تمامی آنچه که شمردیم را دانستن و راههای دسترسی به آنهارا یافتن لازم است.

سرورمان پیامبرص حدیث شریفی دارند که حالا که زمانش رسیده بیان نماییم:

" شریعت درختی است ، که طریقت شاخه های آن ،معرفت برگهای آن ،اما حقیقت میوه آن است . اما قرآن ،چه ازنظر تاویل وچه از نطر تفسیر جامع همه آنهاست ."

صاحب اثری با نام مجمع میگوید : تفسیر از آن عوام ، اما تاویل ازآن بندگان خاص میباشد.زیرا بندگان خواص در علم معنوی راسخ میباشند.معنای راسخ دراینجا کسانی

هستندکه از نظر علم باثبات ، وبا قابلیت استخراج حکم میباشند.آنها طبق درخت خرما میباشند، ریشه اش ثابت در زمین ، وبه شاخه هایش که برسیم، بسوی آسمانها سر کشیده اند.

کلمه رسوخ که دراینجا ذکر گردید،

[مترجم ترک ذکرنمی کند که این کلمه قبلا درکجای متن ذکر گردیده است.]

کلمه ایست که در اصل قلب ریشه دوانده .که آن پس از تصفیه های بسیار در قلب جا میگیرد.

در آیه ۷ سوره آل عمران بنابر یکی ازتفاسیر،جمله ***والراسخون فی العلم -وثابت قدمان در علم - معطوف است بر .. الاالله -مگر الله-***

صاحب ***التفسیر الکبیر(امام فخر رازی)*** میگوید : هرگاه این درگشوده شود درهای باطن ها گشوده گردد.

اما به حال بنده که برسیم ، او مامور بجا آوردن اوامر ونواهی میباشد.مکلف به مخالفت با نفس در چهار دائره ایست که بعدا بیان خواهیم نمود.اما در دایره طریقت ، امر متابعت داده میشود.

ولایت و نبوت را درهم آمیخته ،مرید را درپی ادعای بیجا می کشاند.

اما در دائره معرفت ،دیگر چیزها را امر می نماید ، وسوسه ادعای ربوبیت می نماید. به شرک خفی مبتلا میگردد.در یک آیه کریمه الله تعالی چنین میفرماید :

" هیچ کسی را دیدی که هوای نفسانی را بعنوان خدای خود گرفته باشد؟"

(فرقان۴۳)

به دائره حقیقت که برسیم آنجا متفاوت است. به آنجا نفس وشیطان راهی ندارند.

حتی فرشتگان هم نمیتوانند داخل گردند.غیر ازالله همه چیز در آنجا میسوزد.

جبرئیل برای شرح این حال به پیامبرمان ص گفت : *اگر به اندازه مورچه ای جلوتر بروم خواهم سوخت*. بنده دراین حال ازنفس و دشمنش شیطان آزادمیگردد، در اخلاص پوشیده میگردد.

الله تعالی با بیان سخن شیطان بشکل داستان چنین میفرماید :

" به عزتت سوگندکه ،به غیر از بندگان صاحب اخلاصت ، همه آنها را گمراه خواهم کرد."

(ص ۸۲)

بنده تا زمانی که صاحب اخلاص نگردد به حقیقت واصل نمی گردد،زیرا صفات بشری .تنهابا تجلی ذاتی به پایان می رسد.

ازمیان برخاستن جهالت با صاحب عرفان شدن نسبت به ذات الله تعالی میسّر میگردد.این هم با تحصیل نمودن بدست نمی آید.الله تعالی بدون واسطه می آموزد.طبق آنچه درمورد خضر نبی ع صورت گرفته ، از نزدخود علم عطا میفرماید،اوهم با حس داده شده عارف میگردد وبا احسان هم عبادت می نماید.

کسی که به این عالم واصل گشته ارواح قدسی را مشاهده می نماید.پیامبر ، محمّد ص را میبیند.با او هرآنچه از آغاز روی داده را صحبت میکند.دیگر پیامبران هم به او بشارت وصلت ابدی می دهند.الله تعالی هنگام بیان آنها میفرماید :

" دوستی آنان چه نیکو گردید . "

(نساء ۶۹)

کسی که این علم را در باطن خویش نتواندبیابد، میلیون ها جلد کتاب هم بخواند،باز هم نمیتواند عالم گردد.پاداشی که با علوم ظاهری بدست می آید تنها میتواند به بهشت برساند.درآنجا تنها انوارصفات الهی متجلی میگردد.

عالم با علوم ظاهری نمیتواند وارد عالم قدسی گردد.به عالم تقرّب هم نمیتواند واصل گردد،زیرا او در عالم پرواز است. برای پرواز هم به دوبال نیاز است .بنده آنست که با دانش ظاهر و باطن عمل نموده وبه عالمی که شرح دادیم واصل میگردد.

الله تعالی در یک حدیث قدسی چنین میفرماید:

" ای بنده من اگر آرزوی وارد شدن به حرم من را داری ، به ملک ، ملکوت و جبروت توجه نکن."

زیرا ملک، شیطان عالم ، ملکوت شیطان عارف ،اما جبروت شیطان کسی است که واقف به حقیقت نمیباشد.هرکس به یکی از آنها راضی گردد،یعنی از درگاه طرد گردیده است.

در نزد الله چنین است.منظورم اینست که حق تقرّب به ذات الهی را ازدست داده

است.درجاتش متوقف میگردد. درحالیکه آنان در پی تقرّب بودند، اما به آن عالم با این احوال نمی رسند.زیرا آنچه که اصل واساس را نخواستند.آنها تنها یک بال دارند.

برای کسانی که به تقرّب حق رسیده اند چنان نعماتی وجود داردکه ،آنهارا هیچ چشمی ندید،هیچ گوشی نشنید، قلب بشری اصلا نامهایشان را نشنیده.که آن تقرّب بهشت است.درآنجا حوری، قصر، نیست.

آنچه که لایق انسان است اینکه قدر خویش را بشناسد.آنچه را که حقش نیست برای نفسش ادعا نکند.

حضرت علی ع میفرماید که :

" آنکه قدر خویش راشناخت ، از حد خویش فراتر نرفت، کنترل زبانش را بدست داشت، وعمرش را بیهوده صرف ننمود را الله رحمت کناد ."

آنچه برای صاحب علم لازم است ،اینست که طفل معانی ، حقیقت انسانی را که بدان نام ***طفل*** داده اند را بفهمد ....با مداومت بر اسماء توحید آن را تربیت نموده...با گذر از عالم جسمانی ،به عالم روحانی برسد....آنجا عالم سرّ است. غیر از ذات الله تعالی آنجا وجود ندارد. درآنجا دیار دیگری نیز وجود ندارد ، آنجا صحرایی بی انتهاست. طفل معانی در آنجا پرواز می نماید.چیزهای عجیب وغریب می بیند.اما خبردادن از آنها ممکن نمیباشد.آنجا مقام اهل توحید یعنی کسانی است که از وجود خویش فنا یافته اند.

با نگاه وحدت، این چنین است.با مشاهده جمال الله تعالی برای خویش وجود خاص فانی برایش باقی نمی ماند.وآنکه چشمش در تابش شدید خورشید قرار گرفته ،خود را نمیبیند.در برابر تجلی جمال الله تعالی چه چیزی از نفس میتواند باقی بماند که؟

عیسی پیامبرع میگوید که :

" برای اینکه انسان بتواند به عالم ملکوت بگذرد باید دوبار زاده شود،که پرنده ها هم دوبار زاده میشوند ."

مراد ازاین کلام ،تولد عالم معناست که روحانی میباشد.آن از قابلیت واقعی انسان می آید.آن هم سرّ انسان است.وجود وعلائقش از یگانگی شریعت وحقیقت زاده میگردد.زیرا طفل از یکی شدن دو میزاید.الله تعالی برای فهماندن آن آیه فوق را نازل فرمود:

" ما انسان را از آب ممزوج خلق نمودیم ،آن را تجربه می نماییم ."

(انسان ۲)

پس ازحصول این معنا ،ازدریای خلق گذشته ،ورود به عمق امر آسان میگردد.تمامی عوالم نسبت به عالم روح ،یک قطره است.پس از درک اینهاست که نور وفیض علوم روحانی و لدنی ،بدون حرف و بدون صدا در کائنات گسترده میگردند.

بخش پنجم

درمورد توبه وتلقین

تااینجا بعضی مراتب توضیح داده شد، هرکدام ازآنها که باشد ، با توبه حاصل میگردد.این را چنین بدان.

کامل بودن توبه هم از شروط است.ضمنا تلقین آن راه از اهلش هم لازم است.

الله تعالی میفرماید :

" آنان را ملزم به کلمه تقوا نمود. "

(فتح ۲۶)

آن کلمه تقوا ،جمله ***لا اله الاالله*** میباشد. درواقع کسی که دارای آن میباشد را باید یافت وازاو تلقین گرفت.

کسی که این کلمه را دریافت میکند، میباید از غیر لفظ جلاله ***الله*** ازهرچیزدیگر پاک وتمیز باشد.مخصوصا هرحرفی که از غیر آن صاحب قلب میشنود را از سخنان او جدا نماید.

ضمنا باید به نوع ادای سخنان باید دقت نماید.اگر حتی درظاهر با دیگر سخنان یکسان باشد، در باطن تماما متفاوت میباشد. کلماتی که از آن ذات صادرمیشود با دیگر کلامها نمیتواند یکی باشد.

وقتی قلب ازکسی که درمعنا زنده است ، دانه **_توحید_** را دریافت نماید ،حیات می یابد.

وآن دانه کامل میگردد. از دانه ای که کامل نشود ،نباتی روییده نمیشود. جمله **_لا اله الا الله_** که در دو جا در قرآن کریم ذکر شده ،به اساس آنچه که میخواهیم بیان کنیم اشارت می نماید

در یکی :**_" وقتی جمله لا اله الاالله برآنان خوانده میشود، تکبر میورزند."_**

(صافات ۳۵)

این آیه به اوضاع ظاهری اشارت می نماید،یعنی مختص عوام است.

درجای دیگر چنین میفرماید :

" این را بدان که به غیر از الله هیچ الهی وجود ندارد،برای گناهان خود و ایمان آورندگان زن ومرد طلب آمرزش نما. "

(محمّد۱۹)

تلقینی که از آن سخن گفتیم با دلالت این آیه صورت میگیرد.که این برای بندگان خاص فرموده میشود.

تلقین ذکری: اولین کسی که این راه را از حضرت پیامبرص طلب نمود ،حضرت علی ع بوده اند.ایشان از پیامبرمان ،نزدیکترین و باارزش ترین وساده ترین راه برای یادگیری را طلب نموده بود.براین اساس پیامبرمان ص منتظر آمدن جبرئیل ع شد.آمد و جمله توحید را که دربالا ذکر شد را سه بار تکرار نمود.سپس هم به حضرت علی ع یاد داد.بعد از این نوبت به اصحاب رسید. به همه آنها همزمان همان جمله را تعلیم فرمود.وبرای تعلیم همان معنا روزی چنین فرمود :

" ما از جهاد کوچک بازگشتیم ، به جهاد بزرگ می رسیم." هنگام ادای این حدیث قصدشان جنگی بودکه با نفس صورت میگیرد.

آن پیامبر بزرگ روزی به یکی از اصحابش چنین میگفت :

" بزرگترین دشمن تو آن دشمنی است که میان دو دنده توست ."

عشق الهی تا زمانیکه دشمن وجودیش نمیرد بوجود نمی آید. وجود اول بایداز درجات

نفس یعنی اماره ، لوّامه ، وملهمه، پاک گردد. سپس لازم است که از عادات حیوانی نیز پاک گردد.مخصوصا از زیاد خوردن، زیاد نوشیدن، زیاد خوابیدن، عدم مشغولیت با امور بیهوده. سپس باید خوی های حیوانات درنده از جمله خشمگین شدن، غضبناک شدن، زدن، حمله ور شدن،و امثال اینها را باید رها نماید.ازخصائصی که شیطانی خوانده میشوند مانند تکبّر ، خودپسندی، حسادت، کینه ورزی ، هم باید رها گردد.به غیر ازاینها ازآفاتی که مربوط به قلب و بدن میباشد نیز باید تمیز شد.کسی که ازاینها پاک گرددازخطاهای اساسی پاک میگردد و از بندگان تمیز ، پاک ، وتوبه کار محسوب میگردد.دریک آیه کریمه چنین فرموده میشود :

" اللّه ،توبه کاران را دوست دارد، پاکان و تمیزها را دوست دارد. "

(بقره ۲۲۲)

برای کسی که از گناهان مجرد توبه می نماید آنچه لازم است اینکه جزو آنچه در جمله زیر عنوان میشود نگردد.

" هرقدرهم توبه نماید ،نتوانسته توبه کارگردد.جمله -توبه کار نگردیده - با کمی مبالغه ذکر میگردد.معنایی که از این استخراج میشود اینست که ، با توبه ای مخصوص خواص است توبه نمی نماید..."

کسی که ظاهرا توبه نموده و به باطن آن گذرنمی کند، مانند کسی است که بوته خشکی را می برد اما ریشه اش را رهامی کند.تنها آنچه که از بیرون دیده میشود را میبرد.در این وضع آن بوته نسبت به قبلش بیشترصاحب شاخه وبرگ خواهدشد.

کسی که خطاها را ،خصوصا خوی های بد را کاملا رها میکند ، آن بوته را ازریشه میبرد.بدون تردید آن بوته دیگر رشد نخواهدکرد، اگر هم رشد کند بسیار نادر خواهدبود.

هنگامی که این عملیات کنده شدن انجام میشود ، تلقینی که از ذات بزرگی میرسد وسیله ای به شمار میرود.تلقینی هم که انجام میگردد ، دراو هرچیز موجودی که غیر حق بوده را بریده و دور می اندازد.

کسی که درخت تلخ را از ریشه نبریده و دور نیندازد، به درخت شیرین نمیتواند برسد.

دریک آیه کریمه چنین میفرماید :

" او اللّه است که از بندگانش توبه را می پذیرد، وازخطاها درمی گذرد، "

(شوری ۲۵)

باز می فرماید :

" هرکه توبه نموده ، کارنیک انجام دهد، الله بدی های چنین کسانی را به نیکی مبدّل میسازد."

(فرقان ۷۰)

توبه بردوقسم است. توبه عوام و توبه خواص.توبه عوام ، باذکر با عمل جدّی ،و تغییر از عصیان به طاعت، از بدی به نیکی ، از جهنم به بهشت، از،راحتی بدن گذشته واز وادار کردن نفس به کارهای سخت بدست می آید.

اما به توبه خواص که برسیم،وضع متفاوتی عرضه میدارد. آنان از جهت مقام معرفت در مراتبی جلوتر از حال کسانی هستند حال خوب دارند. درجات برای آنان ازمیان برداشته شده وایشان به تقرب کامل نائل میگردند. لذات جسمانی را رها کرده ،به لذات روحانی میرسند.این لذت همان رها کرون هرچیزی جز ذات الله تعالی ،با اوانسیت نمودن ، وبه او با چشم یقین نظر نمودن است.

لذاتی که قبلا از آن سخن رفت ،سود وجود مادی میباشند.درحالیکه همان وجود مادّی خودش خطا است.سودش هم برهمان اساس.همانطور که چنین کلام بزرگی وجود دارد

" وجودت چنان گناه بزرگیست که هیچ گناهی با آن قابل مقایسه نیست."

برخی بزرگان چنین میگویند، خداوند رحمتشان کناد، : **اعمال نیکی که نیکانی که به مقام تقرّب نرسیده اند، نسبت به اعمال کسانی که به مقام تقرّب رسیده اند، خطا شمرده میشود.**

ازاین روست که که پیامبرمان ص روزی صدبار استغفار می نمودند.

این نکته را الله تعالی بعنوان تعلیم به پیامبرمان ص فرموده اند :

" از گناهت طلب استغفارکن "

(محمّد ۱۹)

پاک کردن وجودت را از الله بخواه. به این حال بیشتر از توبه ***انابه*** تعبیرمیشود.

انابه بازگشت به ذات الله از هر چیزی غیر اوست ،میباشد، و به منزل تقرّب او واردشدن ،ونظر به جمال الهی انداختن است.هنگام شرح این بندگان عزیز ، پیامبرمان چنین میفرماید :

" الله را نوعی از بندگان هست که ،بدن آنها در دنیا اما قلوبشان زیر عرش میباشد."

تحت عرش بودن قلوب ایشان ،ازاین روست که دردنیا رویت الهی وجود ندارد. آنان در آینه قلب، تجلی صفات الهی را می بینند.......قلب آینه ای است برای تجلی صفات **جمال**.

اسم دیگرعالمی که بیان شد ***مشاهده*** است.برای حاصل شدن این،تلقین ذاتی که به عالم وصلت رسیده،واز طرف ذوات گذشته مقبول بوده باشد لازم است.این ذات کسی است که پس از رسیدن به آن عالم ، با امرالهی، برای تمام نمودن نقصان های افراد به این عالم فرستاده شده باشد.برای این فرستاده شدن هم واسطه لازم، خود پیامبرمان ص میباشد.

فرستاده شدن ذوات ولی به بندگان ، وضعیت خاصّی میباشد.دعوت اینان شامل عموم نمیباشد.از این رو با پیامبران فرق دارند.زیرا پیامبران هم برای بندگان خاص و هم برای عوام بندگان فرستاده شده اند.سپس اینان در کارخود صاحب استقلال کامل میباشند.

اولیاء مستقل نمیباشند، و مجبور هستند که تابع پیامبر باشند.میگویند که ،آن ولی که قصد نماید استقلال خود را اعلان نماید،تلاش نموده که شبیه پیامبرگردد،واین خواسته اش اورا به کفر میرساند.اینکه پیامبرمان علمای امت خود را شبیه به پیامبران بنی اسراییل خوانده معنای دیگری دارد.آن نبی که پس از موسی ع آمد ،بر اساس دین او بود که حکم مینمود.نه با یک شریعت تازه، بلکه همان شریعت را تعقیب مینمود.اما علمای این امت ،برای بندگان خاص فرستاده شده اند.امر ونهی را به شکل جدیدی عرضه مینمایند.به شکل واضحی اعمال را تعلیم مینمایند،مردم را به ادامه نیکی های بر اساس دین دعوت مینمایند.قلب را که محل اساسی برای معرفت میباشد را پاکیزه مینمایند.آنان مانند اصحاب صقه براساس دانشی که پیامبر تعلیم نموده ، خبرمی دهند.اصحاب صفه به چنان حالی درآمده بودند که قبل از بیان حادثه معراج پیامبرص ،آنان در اسرار معراج بحث مینمودند.

ولی دارای حال ولایت پیامبرص نیزمیباشد.زیرا حالی که او داراست ،جزئی از پیامبری میباشد.عالم درون او در امانت پیامبرمیباشد.

وقتی اینها رابیان مینماییم ،تصوّر نشود هرکس که صاحب علم ظاهری است میتواند به این حال واصل گردد. وارثان پیامبر که ما بیان نمودیم ،از کسانی که به او بصورت نسبی نزدیک هستند نیز جلوترمیباشند.کسی که وارث کامل پیامبرباشد، در درجه پسر ایشان

میگردد.که آن هم از نظر نسبی نزدیکترین میباشد.نسب ظاهری در مقایسه با این کمرنگ میماند.

پسر ،هم ازنظر باطنی و هم به اعتبار ظاهری سرّ پدرش را احتوا مینماید.این وضع را پیامبرمان ص اینچنین توضیح میدهند:

" چنان علمی هست که مانند گنجینه ای پنهان است . آن را تنها ذاتی که نسبت به الله

عالم باشد می داند.زمانی که از آن علم سخن گفته میشود ،صاحبان عزّت آن را انکارنمی نمایند."

این علم در شب معراج به قلب پیامبرمان نهاده گردید.ایشان این سرّ را چنان پنهان نمود که در پس سی هزار پرده از آن محافظت مینمود.پیامبرمان ص آن را جز به اصحاب نزدیکش و اصحاب صفه به کسی بیان نفرمود.به برکت آن سرّ است که احکام شریعت تا قیامت ادامه خواهدیافت.

علم باطنی آن سرّ را عرضه مینماید.علوم و چیزهایی که از نوع معرفت ، پوسته های آن سرّ بشمار میرود.کسانی که صاحب دانش ظاهری هستند به نوعی وارث آن شمرده میشوند.

برخی از عالمان علوم ظاهری ،صاحب فرائض میگردند.یک قسم آنان هم در مقام

ذوی الارحام بوده وعلوم ظاهری را محافظت مینمایند.با پندهای نیکو بندگان رابسوی الله فرامیخوانند.برخی ازکسانی که تابع سنن پیامبرمان میباشند ،زنجیرآنان تا حضرت علی میرسد. ایشان قرارگاه علم است.دروازه دعوت حکیمانه آنجاست.

الله تعالی دریک آیه کریمه چنین میفرماید :

" با اندرز زیبا و با حکمت ، به راه پروردگارت دعوت کن....با آنان به بهترین شکل مجادله نما...."

(نحل ۱۲۵)

کلام آنان ضمن اینکه در اساس یکیست، در تفرعات مختلف است.

سه معنایی که قصد شرح آن را داریم در آیه ذکر شده در بالا موجود است.

اینان در ذات پیامبری ص سرورمان یکی میگردند. و در این وضعیت سنگین و دشوار را غیرازایشان کسی نمیتواند تحمل نماید.ما با کمی تفصیل آن وظائف را درپایین خواهیم فهماند.

اولین وظیفه

علم حال خلاصه این کاراست.به مردان مرد عطا شده است.آن مردان مرد درتلاشند تا این حال را ازدست ندهند.

پیامبرمان در شرح آنها چنین میفرماید :

" همت مردان کوهها را جا به جا میکند." مراد از کوه در اینجا سنگینی قلب است.با دعا و تضرع ایشان آرزوهایشان برآورده میگردد. چیزی را که نابودیش رابخواهند ،ذوب میشود. حال اینان را این آیه کریمه بیان مینماید :

" به هرکسی که حکمت داده شود بی تردید به او خیرکثیر داده شده."

(بقره ۲۶۹)

دومین وظیفه

آنچه که دربالا بیان شد ،پوسته اصل دانه است.این حال به صاحبان علم ظاهری داده شد.پند نیک، نیکوگوئی، نهی از کارهای نادرست ازجمله کارهایی است که اینها انجام میدهند.این زمره را سرورمان پیامبرص در این حدیث شریف بخوبی تشریح میکند:

" عالم ، پندش را همراه دانش وادب بیان میکند ،اما جاهل با غضب وبا کتک زدن .."

سوّمین وظیفه

این سومین درجه است که پوست پوست شمرده میشود.کارهایی که مخصوص اوامراست..ظاهرآن مانند عدالت وسیاست است... به این حال درآیه ذکرشده :

" با آنان به نیکی مجادله کن" اشارت مینماید.

اینها مظهرصفت ***قهار*** هستند، ونظام دینی را محافظت مینمایند.مانند پوسته سبز گردوی تازه.اما صاحبان علم ظاهری ، مانند پوسته سخت گردو هستند که خود مغز گردو را محافظت مینمایند.

اما به عالمان علم باطنی که برسیم ، آنهان هم مغز شمرده میشوند.

پیامبرمان ص در حدیث شریفی میفرمایند :

" باید درمجلس علما حضور یابید، .....،الله تعالی همانطور که با آب باران زمین را سبز میگرداند،قلبهای مرده را با حکمت احیا مینماید."

باز میفرمایند :

" حکمت، گمشده مومن است،هرجا آن را یافت ،میگیرد."

کلامی که برزبان عوام خلق جاری است، از ***لوح محفوظ*** نازل میشود،آنجا عالم جبروت است، به اعتبار درجه محاسبه میگردد.

جملاتی که از زبان واصلان به حق جاری میشود ،ازبزرگترین مقام میجوشد....آنجا دیار تقرّب است، واسطه ای درمیان نیست.

همه چیز به اصل خود بازخواهدگشت.به همین دلیل برای احیای قلب ، میبایست اهل تلقین را جست .....این واجب است.این حدیث شریف پیامبرمان براین معنا اشاره میکند:

" علم برهرمرد وزن مسلمان واجب است." دراینجا ازعلمی که واجب خوانده شده مقصد ، معرفت وعلم تقرّب به حق است. باقیمانده علوم به اندازه ای که مورد لزوم باشند فرض هستند.(واجب هستند.*مترجم*). مانند علم فقهی که برای ادای عبادات واجب ازآن استفاده میسود.

آنچه که الله تعالی از آن خشنود میباشد این است که بنده اش ازحرص
مقام گذشته ..وبه عالم تقرّب برسد...به هیچکدام ازدرجات التفات ننماید..الله تعالی در یک آیه کریمه چنین میفرماید:

" چنین که ، من برای کارهایی که انجام می دهم ازشما اجرتی نمیخواهم. تنها محبت به نزدیکان ، ....."......

ششمین وظیفه

در مورد *اهل تصوّف*

تنها دلیل اینکه آنان به نام ***اهل تصوّف*** نامیده شده اند این است که آنان عالم درونشان را با نور توحید ومعرفت منور گشته اند.دومین دلیلش هم میتواند انتساب ایشان به اصحاب صفه باشد.

به این دلیل که دراوائل ،ایشان پوست گوسفند به دوش می انداختند هم ممکن است به این نام نامیده شده باشند.مردم متوسط الحال از پوست گوسفند بعنوان پوشش استفاده میکنند.کسانی که به آخرین مرحله تصوف میرسند، ازلباسهای وصله دار استفاده می کنند.

همانگونه که احوال ظاهری ایشان اینگونه است، درعالم درونشان هم همان است،در نوشیدن هم مراتب را تعقیب مینمایند.

صاحب تفسیر **مجمع** میگوید که : برای اهل زهد ،چه در خوردن و چه در پوشش، زمختی برازنده است.

اهل معرفت میبایست لطیف ونازک باشند...زیرا آنان محل مراجعه و گذر انسانها میباشند.تعقیب سنت پیامبرص برای ایشان لازم است.ایشان در صف اول مشاهده میشوند.برای اینکه آنان که می نگرند از راه گم نگردند، کسانی که درصف اول قرار میگیرند میبایست پوشش خوب داشته و متین باشند ، زیرا آنان در مقام احدیت هستند. کلمه **تصوف** از چهار حرف تشکیل میشود ، **ت ، ص، و، ف ...**

ت توبه را افاده می نماید.این هم به دو بخش تقسیم میشود.توبه ظاهری و توبه باطنی.توبه ظاهری آنست که درسخن، در عمل، در تمام حواس ظاهری ازتمامی گناهان واعمال زشت بری گردیده، وبه طاعت سوق داده شود. عصیان رها گشته ، درحال هشیاری قرارکیرد....

اما به توبه باطنی که برسیم ،آن به تصفیه قلب وبا عبور به رضای کامل که کاملا از توبه ظاهری متفاوت است ،میتوان گفت.

با گذر از حال بد به حال خوب، مقام **ت** به کمال میرسد.

ص حال صفا را بیان می نماید.این هم مانند **ت** از دوجهت قابل مطالعه است.

یکی صافیت قلب ، آن یکی هم صافیت سرّ .

صفای قلب آنست که از کدورات بشری بری گردد. مثلا ،زیاد خوردن، زیاد نوشیدن، زیاد خوابیدن ، وزیاد حرف زدن قلب را متمایل به دنیا مینماید.اندیشیدن به امور دنیوی آن را خسته میسازد. از جمله چیزهایی که میتواند باعث خستگی قلب گردد میتوان به افراط در پول جمع کردن، افراط در امورجنسی، ومحبت بیش از حد نسبت به اهل وخانواده اشاره نمود.این چیزهایی که بدان اشاره شد اگر برسر قلب بیاید، آن قلب به صفا و تمیزی نمیتواند برسد.

صفای قلب با ذکرالله میسر میشود.این ذکر در اوائل باید ظاهرا وبا زبان انجام گردد.بعدا به ذکر خفی تبدیل میگردد.

الله تعالی دریک آیه کریمه چنین میفرماید :

" مومنان به کسانی گفته میشوند ،که زمانی که الله یادشود ، دلهایشان میلرزد."

(انفال ۲)

دراینجا یکی از معانی ***لرزیدن*** ،خشیت است.خشیت با هشیاری قلب آغازمیگردد، اگرقلب از خواب غفلت بیدارگشته ،پاک گشته ،براق گردد ،ازعالم غیب صورت اعمال خیر وشر در قلبش نقش می گردد.

پیامبرمان ص دریک حدیث شریفشان چنین میفرماید:

(عالم تفتیش مینماید،اما عارف بدنبال پاک نمودن قلب خویش است)

به تمیزی سرّ که برسیم ، آن هم دوری نمودن از کارهایی است که برخلاف ذات الهی است.و جا دادن عشق او در قلب است.با زبان سرّ ادامه دادن به اسماء ***توحید*** است که این از درون انجام میگیرد.

این حال هم اگر کامل گردد، مقام **ص** کمال میگردد.

و ، بعنوان حال ولایت معرفی میگردد. این حال براساس صفای درون بنا میگردد.

الله تعالی درمود کسانی حال ولایت را می یابند چنین میفرماید :

" هشیارباشید ، برای بندگان ولی خدا ،ترس ،حزن وجود ندارد. آنان محزون هم نمی گردند. "

(یونس ۶۲)

باز میفرماید :

" بر آنان بشارت دنیا و آخرت باد. " (یونس ۶۴)

ثمره حال ولایت زینت شدن با خوی های الهی است. پیامبرمان ص میفرمایند:

" خوی های الهی را خوی خود گردانید."

دراین صورت از صفات بشری عاری شده ، دربرگرفتن ومزین شدن به صفات الهی هست.

این را الله تعالی در این حدیث قدسی برایمان بیان میفرماید:

" اگر بنده ای را دوست داشته باشم، چشم او ،گوش او، زبان او ، دست وپای اومیگردم، بامن میشنود،بامن میبیند، بامن سخن میگوید ،با من میگیرد، و با من راه میرود."

ازغیر ذات الله تعالی تمیز گردید.این آیه کریمه این مقام را بهتر بیان مینماید:

" حق آمد، باطل ذوب شد.قطعا باطل محکوم به ذوب شدن است. " (اسری ۸۱)

بعد از این است که مقام **واو** حاصل میگردد.

ف مقام فنا ونیستی است .ذوب شدن درمیان صفات الهی و رفتن است.وقتی که صفات بشری رفت، جایش را صفات ***احدیت میگیرد.***

حق تعالی در ذات خویش نه فنا میگردد و نه زوال می پذیرد....

درمیان اینها که صورت میگیرد، بنده با خالق باقی ،به بقا میرسد.به رضای او نائل میگردد.قلب فانی با سرّ باقی به وجود ملحق میگردد.

" غیروجه او همه چیز هلاک میگردد." (قصص ۸۸)

این آیه کریمه شاهدی بر ادعای ماست.

احتمال هست که به هستی او با رضا میشود رسید.برای هستی او کارهای نیک انجام میگیرد،رضای او درنظرگرفته شده وبه ذات او واصل میتوان شد. دراین میان یک راضی شونده و یک راضی کننده می ماند.

عمل نیک ، که بعنوان ***طفل معنا نامیده شده***، حیات انسانیت حقیقی را میزاید.

الله تعالی چنین میفرماید :

" کلام زیبا به او واصل میگردد ،همه چیزهای خوب به سوی او بالامیروند."

(قمر۵۵)

آنجا درعالم لاهوت بوده ،مقام انبیاء و اولیاء گردیده است.سپس الله درکنار راستی هاست.

موجودی که خلق شده ، وقتی با وجود ازلی یکی گردد ،دیگر برای او وجودی نمیتوان تصور نمود.

وقتی حال **فنا** کامل شد ،برای او صفای ابدی درکنارحق می ماند.لذت بی پایان کسانی راکه این حال را دریافته اند ،چنین بیان میفرماید:

" کسانی که به بهشت میروند، تا ابد درآنجا می مانند. " (اعراف ۴۲)

باز،میفرماید:

" الله به همراه صبرکنندگان است." (انفال ۶۶)

بخش هفتم

در بیان اذکار

الله تعالی با آیه کریمه ذیل به کسانی که درآرزوی یاد اوهستند ،راه می نمایاند:

" الله تعالی هرگونه که شما را هدایت نموده، اورا یادکنید." (بقره ۱۹۸)

یک معنای دیگر این آیه اینست که : براساس مرتبه خود ،ذکر کنید.

حدیث شریف سرورمان پیامبرص :

" باارزش ترین ذکر ،ذکری است که من وتمام انبیاء آن را گفته ایم: لااله الاالله است."

که معنای آن ، هیچ پروردگاری جز الله وجود ندارد، میباشد....

هرکدام ازمقامات ذکر مرتبه خاص خود را دارد.آن اذکار یا ظاهری خوانده میشود یا خفی .یعنی یا با صدای مشهود ویا از قلب.

ذکر اول بار با زبان صورت میپذیرد.سپس به نفس می گذرد.بعد هم وارد قلب میگردد.بعد ازآن هم به آنچه ورای قلب است یعنی ***عالم سرّ*** میرود.بعد از آن هم خفی و بعد خفی خفی....این اذکار برحسب هدایتی که الله عنایت فرموده درجه بندی میگردند.

ذکری که از زبان انجام میگیرد شبیه ذکری است که ازقلب انجام میشود.اگراززبان ذکر گردد روشن میشود که قلبا الله را فراموش نکرده.

در ذکری که از باطن انجام میشود ،حرف وجود ندارد.شنیده نمیشود.باحرکت وحسی درونی صورت میگیرد.

ذکر قلبی ،در اساس ، با درک تجلی صفات جلال وجمال صورت میگیرد.

نتیجه ذکری که باروح صورت میگیرد،واصل شدن به تجلی نورانی صفات جلال وجمال الله تعالی میباشد.

ذکری که در عالم **سرّ** صورت میگیرد، به مراقبه اسرار الهی می رساند.

ذکرخفی ،به نظاره انوار **احدیت** که از ذاتش منور گردیده است ، میرساند.

اما به ذکر خفی خفی که برسیم ،آن هم وصول به حقیقت مقام حق الیقین را وسیله میگردد.

این را بهتر است خوب دریافت که این خفی خفی که از آن بعنوان **خفی الاخفاء** یادمیشود را جز الله تعالی کسی دیگر نمیتواند مطلع گردد. این را آیه کریمه ذیل افاده می نماید :

" سرّ را و پنهان ترین را بدون تردید او میداند." (طه ۷)

این حال تمامی علوم را احتوا مینماید.نهایت تمامی مقاصد هم به همانجا میرسد.

پس از اذکاری که دربالا گفته شد ، روح کاملا متفاوتی حاصل میگردد.این ازتمامی روح هایی که بیان شد لطیف تراست.به این نام ***طفل معنا*** هم اطلاق میگردد.وبرای وصول به احوالی که در بالا ذکر شد دعوت کننده ای لطیف است. از آنجا هم به سوی ذات الله تعالی ....

این حال روحی درهرکسی یافت نمیشود.تنها در بندگان خاص یافت میشود.این را آیه کریمه ذیل به ما می فهماند :

" او ، روح را بعنوان امرش ، در قلب هرکدام ازبندگانش که اراده نماید ،جای میدهد."

این روح در عالم قدرت قرارگرفته، ودر عالم مشاهده جای میگیرد.جزو عالم حقیقت میباشد.به جز به ذات الله تعالی به هیچ چیز دیگری التفات نمی نماید.

برای فهماندن این عالم، پیامبرمان چنین میفرمایند:

" دنیا برای اهل آخرت حرام است.آخرت برای اهل دنیا حرام است.دنیا وآخرت برای کسانی که آرزوی ذات الله تعالی را دارند حرام میباشد. "

این روح ***طفل معنا*** میباشد.وصول به الله تعالی ازآنجا میسر میگردد. برای محافظت از احکام شریعت باید جسم را بدرستی حرکت داد.شب وروز ، پنهان وآشکار ، تداوم ذکر الهی را ایجاب می نماید.برای کسانی که در جستجوی راه حق هستند یاد نمودن الله واجب است.وجوب این را آیه کریمه ذیل به ما می فهماند :

" الله را ، در حال ایستاده، نشسته، ودراز کشیده ودرحال استراحت ،یادنمایید."

(نساء ۱۰۳)

بازمیفرماید:

" آنان ،الله را در حال ایستاده،نشسته ، و درحال دراز کشیده واستراحت یادمی نمایند.وبه حکمت در خلقت زمین وآسمان می اندیشند."

(آل عمران ۱۹۱)

بخش هشتم

شرائط ذکر

کسی که قصد آغاز به ذکر را دارد میبایست وضوی کامل داشته باشد.هنگام ادای ذکر

جملات آن را با قوت باید ادا نماید.باید صدایش را بلند نماید.به این صورت انوار اذکاری که بیان می نماید درقلبش جای باز می نماید.قلوب با آن انوار به حیات واصل میگردند. حیات جاودانه اخروی و بی پایان بدست می آورند.الله تعالی در بیان حیاتی که آنان بدست می آورند چنین میفرماید :

" آنان بعد از مرگ اول ، دیگر هیچ مرگی را نمی چشند. " (دخان ۵۶)

باز هم میفرماید:

" انبیاء و اولیاء همانطور که در منازلشان نماز میخوانند، درقبورشان نیز نماز می خوانند."

معنای این آنست که به پروردگارشان مناجات می نمایند.نمازی که دراین حدیث شریف بیان گردیده، نمازبا رکوع وسجودی نیست که در دنیا خوانده میشود،فقط،مناجات است.

و این مناجات ،یکی از اوصاف بندگیست.

معرفت از سوی الله می آید.صاحب عرفان، پس از دریافت آن حال ، محرم حق میگردد.این حال را ازآن رو می یابد که در زمان زنده بودن درمناجات با حق بوده.

این حال را پیامبرمان ص با این حدیث شریف به بخوبی بیان می فرماید :

" چشمانم می خوابد، اما قلبم نمی خوابد. "

برای فهمیدن معرفت بیان این حدیث شریف نیز بجا خواهدبود:

" کسی که هنگام تحصیل علوم بمیرد، خداوند دو فرشته درقبراو مامور مینماید،آنان به وی تاروزقیامت علم معرفت می آموزند...آن شخص ،هنگام برخاستن ازقبرش عالم وعارف برمی خیزد."

مقصود از دوفرشته دراینجا روحانیت پیامبرمان ص و روحانیت ولایت ایشان میباشد.زیرا فرشته قادربه ورود به عالم معرفت نمیباشد.دراین خصوص بازحدیث شریفی ذکرنماییم :

" بسیاری اشخاص هنگام مرگ ،جاهل میمیرند،اما هنگام برخاستن ازقبر عالم وعارف برمی خیزند.بسیاری دیگرنیز،عالم می میرند ،اما هنگام برخاستن ازقبر جاهل وفاسق ومفلس برمی خیزند. "

این را آیه شریف ذیل بهتربرای ما بیان مینماید :

" در حیات دنیوی با بسیاری از چیزها بالذت عمر گذراندید،وتصورکردید با آن سود خواهیدبرد،اما امروزبا عذاب ذلت بار مجازات خواهیدشد." (احقاف ۲۰)

پیامبرمان ص فرمودند :

" اعمال وابسته به نیّات هستند.نیّت مومن از عملش بهتراست.نیّت فاسق از عملش بدتر است."

نیّت سنگ بنای عمل است.این راهم پیامبرمان ص چنین بیان میفرمایند:

" عمل نیک خوب است اگر بر پایه خوبی بنا گردد. نیّت بد اگر بر پایه بدی بناگرددباعث فسادمیگردد."

ذکر یک آیه کریمه دراینجا بجا خواهدبود:

" برای کسانی که آخرت را میجویند،به ایشان میبخشیم،و برکتش در این خصوص را هم می افزاییم. برای کسانی که دنیا را میخواهند دینا رابه ایشان می دهیم، اما درآخرت از نیکی نصیبی نخواهندبرد." (شوری ۲۰)

آنچه لازم است،یافتن اهل تلقین ،وگرفتن قلبی که حیات اخروی را بدست می آورد را از او تحصیل نمودن است.این را بدون اتلاف وقت در دنیا باید انجام داد.زیرا دنیا مزرعه آخرت است.کسی که دراینجا کاشتی انجام نمیدهد،درآن عالم نمیتواند چیزی درو نماید.

دراینجا قصد از محل کاشت، میشود وجود آفاقی وانفسی را بیان نمود.

بخش نهم

رویت الله ، وصول به تجلی ذات الهی

این مشاهده بر دونوع است .یکی مربوط به عالم دیگراست که درآن بدون واسطه تجلی صفات جمال الهی مشاهده میگردد.

دیگری هم توسط راه نمائی آینه دل ،دراین عالم واصل شدن به تجلی صفات الهی میباشد....این صفات که تجلی انوار جمال میباشند با چشم ***فواد*** -چشم قلب- مشاهده میگردد.این مشاهده را الله تعالی دراین آیه کریمه بیان میفرماید :

" قلب-فواد- آنچه که مشاهده نمود را تکذیب نکرد. " (نجم ۱۱)

براساس مشاهده تجلیات الهی ،این حدیث شریف پیامبرمان ص هم با اهمیت میباشد:

" مومن ، آینه مومن میباشد."

دراینجا مراد از اولین مومن، قلب مومن، واز دومی هم مراد الله تعالی میباشد.

هرکسی که دراین عالم واصل به تجلی صفات گردد،درآن عالم هم میتواند ذات احدیت را بدون شکل مشاهده نماید.

این کلماتی که عرض میشود ازطرف بندگان محبوب خداوند تائید گردیده است.

.....

حصرت علی ع میگوید که ، آن الله را که نبینم بندگی نمی کنم.

این که بیان شد بیانگرمشاهده تجلی صفات الهی میباشد.الله تعالی براساس تجلی صفات ،بعنوان مثال این آیه کریمه را نازل فرمود :

" مثالی برای نور او پنجره ای است ،که درآنجا ماده ای که روشنایی میبخشد وجود دارد.آن ماده روشنایی بخش در یک بلور قرار دارد.گویا آن ازدرخت مبارک زیتون حاصل شده و مانند گوهری درخشان میسوزد. " (نور۳۵)

گفته میشود که مراد از پنجره در آیه کریمه که عرض شد، قلب بنده مومن ، ومراد از چراغی که ذکرشده سرّی است که در ذات فواد میباشد.اما آن **سرّ** بالذات روح سلطانی است.قصد از گوهرتابان ،***فواد*** میباشد.به این دلیل که آن با نور پوشانده شده، حق تعالی آن را به مروارید(گوهر) تشبیه فرموده....وبعد ، اینکه منشا آن نور را برگرفته از درخت زیتون عنوان نموده ، قصد از درخت ***توحید*** خالص است که تلقین گردیده....که این بدون واسطه از زبان قدسیت برگرفته شده...که دراصل پیامبرمان ص قرآن را بدون واسطه و بدون نیاز به زبان اخذ نموده.واینکه بعدها جبرییل آن را آورده بنابرمصلحتهایی بوده که از این فائده ای عمومی مورد نظر بوده است.خصوصا ظاهرشدن کفار ومنافقین...

این آیه کریمه نشان دهنده عطای بدون واسطه قرآن کریم به پیامبرمان ص میباشد :

" تو قطعا بدان که قرآن را از حکیم و علیم دریافت نمودی..." (نمل ۶)

پیامبرمان ص قبل از اینکه جبرییل قرآن را بیاورد، وحی آن را دریافت نموده بود.براساس همین حکمت،زمانی که جبرییل وحی را تبلیغ مینمود،پیامبرمان آن را ازقبل در قلب خود می یافت، ومی خواند.... از این روست که این آیه کریمه نازل شد:

" پیش از آنکه وحی را کامل دریافت نمایی ،آغاز به خواندن قرآن منما."(طه ۱۱۴)

باز براساس همین حکمت است که در شب معراج ،جبرییل نتوانست از سدره المنتهی عبورنماید.گفت : اگر یک قدم جلوتر نهم ،خواهم سوخت و پیامبر را ترک نمود...

سپس ، در آیه کریمه ای که ذکرش رفت، آن درخت را حق تعالی چنین توصیف می نماید:

" آن نه به شرق تعلق دارد و نه به غرب ..." (نور۳۵)

یعنی برای آن حدّی و نهایتی وجود ندارد.و تولد و غروبی برای آن قابل تصورنیست.بلکه آن وصفی ازلی داشته ودائمی می ماند.چنانکه یک وصف الله تعالی نیز ازلی و ابدی است.برای ذات او محلی برای فنا وجود ندارد و صفاتش هم همانطور باید باشند.مگر اینطور نیست؟زیرا آن صفات انوار خود او و تجلیات او هستند.صفاتش هستند که قائم به ذات او میباشند.برای اینکه بتوان بطور کامل به عبادت او پرداخت می بایست پرده های قلب کنار زده شوند.درآن زمان است که قلب فیوض آن انوار او را دریافت مینماید،

اما به روح که برسیم ،ازینجره علوی صفات حق را مشاهده می نماید.

درهرصورت، قصد از خلقت این عالم،کشف آن گنج پنهان است.حدیث قدسی شریفی که این را بیان نموده در بالا ذکر شد.بخاطر نفعی که دارد یکبار دیگر شرح دهیم :

" من گنجی پنهان بودم،خواستم که شناخته شوم.خلق راهم برای اینکه مرا بشناسند آفریدم."

به این معنی که برای اینکه در دنیا صفاتم رابشناسند،به دیدن ذاتم که برسیم،آن در عالم دیگر محقق خواهدشد،درآنجا واسطه ای نخواهدبود...انشا الله با چشم سرّ که به نام ***طفل معنا*** نامیده میشود،مشاهده خواهدشد.این را آیه کریمه تایید مینماید :

" آن روز ،چهره هایی هست ،درخشان،به پروردگارشان می نگرند..."(قیامت ۲۲)

پیامبرمان ص حدیث شریفی دارند :

" پروردگارم را به شکل جوان زیبایی دیدم." این همان طفل معنا میباشد.و تجلی خالق در آن صورت میباشد.روح به آینه خویش ان چنان تجلی نمود...صورت(وجه) آینه روح شمرده میشود.با تجلی میان او و آنچه مظهرش شده ،واسطه میگردد.وگرنه حق تعالی از اینکه بشکل صورت و اوصاف جسمانی در آید منزه است.

صورت یک آینه است.آنچه دیده میشود ،نه آینه است ونه آنکه میبیند.،زیرا آن اساس وپایه عالم سرّ است.که اینها درعالم صفات محقق میشود.اما به عالم ذات که برسیم، درانجا تمام واسطه ها سوخته و محو میگردند.آنانکه در آن عالم هستند، غیراز ذات الله تعالی را نمی شنوند.این حال را پیامبرمان ص دراین حدیث شریف بهتر بیان میفرمایند:

" پروردگارم را باپروردگارم شناختم" یعنی با نور او...حقیقت انسان محرم این نور شمرده میشود.این را حدیث قدسی ذیل به ما میفهماند :

" محمّد را از نور وجهم (صورتم) آفریدم ".

مراد از صورتی که دراینجا ذکر شده ، ذات مقدسی است که با صفت ***ارحم*** متجلی میگردد. آن صفت ***ارحم*** (بیشترین مرحمت کننده) را این حدیث قدسی بیان مینماید:

" رحمتم از غضبم پیشی گرفته است ".

حضرت رسول نور حق است.حق تعالی برای نورخویش آن آیه کریمه و حدیث قدسی را فرمود، که تبرکا به ذکر آنها میپردازیم :

آیه :

" ما تورا تنها بعنوان رحمتی برای جهانها فرستادیم ." (انبیاء ۱۰۷)

آیه :

" برشما کتابی آمد که نوری از الله وبیان کننده همه چیزمیباشد ." (مائده ۱۵)

حدیث قدسی:

" اگر تو نبودی ، افلاک را خلق نمی کردم ...."

بخش دهم

پرده های نور و ظلمت

دریک آیه کریمه چنین فرموده میشود:

" هرکه دراین عالم کور باشد، در عالم دیگر هم کور خواهدبود." (اسری۷۲)

مراد از کور بودن دراینجا، کور بودن چشم قلب میباشد. آیه کریمه ای ذکر کنیم که این را شرح می دهد:

" چشمان سر کور نمی گردد، چشمان قلب که در سینه هاست کور میگردد." (حج۴۶)

تنها دلیل کورشدن قلب ،فراموش نمودن عهد الهی ، و فرو رفتن در غفلت میباشد...اما سبب اصلی غفلت، ندانستن چهره واقعی امر الهی میباشد.اما به دلیل این جهالت که برسیم، مورد استیلای صفات ظلمانی قرار گرفتن است.چند نمونه از این صفات ظلمانی را به این شکل میتوانیم نام ببریم ، کبر، کینه، حسد، خسّت ، خودپسندی، غیبت نمودن.سخن چینی، دروغگویی.... ومانند اینها....چه بدیهای دیگر...که انسان رابه پست ترین پستی ها دچار مینماید...برای ازمیان بردن این بدیها لازم است که آینه قلب تمیز نگاه داشته شود. این تمیزی با ***توحید،*** علم، عمل، جهاد درونی وبیرونی علیه نفس بدست می آید. تا زمانی که حیات قلب با نور توحید حاصل شود می بایست این مجاهده ادامه یابد....سپس انوار صفات نیز پدیدار میگردند. پس از این است که وطن اصلی به خاطر میآید. و انسان اشتیاق بازگشت به وطن اصلی را احساس می نماید.

به یاری ***رحمن*** وقتی که زمانش برسد ، واصل میگردد.

زمانی که این صفات ظلمانی برخاست، نور می ماند.و تبدیل میشود به کسی که با چشم روح می بیند.با انوار صفات الهی درنور غرق میشود.زمانی میرسد که پرده این نورها هم کناررفته، نور ذات الهی باقی میماند.

قلب دو چشم دارد، یکی صغری(کوچک) ودیگری کبری(بزرگ) ،با صغری تجلیات صفات

الهی را مشاهده میگردد. این نظاره ومشاهده تاعالم درجات ادامه مییباد.

به چشم ***کبری*** که برسیم، در سایه انوار ***توحید*** و ***احدیت*** ،آنچه را که درعالم لاهوت هست و در سرای تقرّب ، با آن مشاهده میگردد.

برای اینکه انسان بتواند قبل از مرگش به این مراتب برسد، می بایست از صفات نفسانی بشری پاک گردد.

مقدار وصول بنده به این عالم مطابق با مقداریست که از نفسانیات دور گشته.

این امر وصول شبیه نیست به رسیدن جسمی به جسم دیگر ، وصل علم به معلوم، و وصل وهم به موهوم.وصلتی که دراینجاست با منزه شدن از هرچیزی غیر ذات الله میسر گشته و نسبت با آن دارد.دراین ، مفاهیمی مانند تقرب ، دوری، جدائی، یگانه شدن ، رودر رو شدن و جهت وجود ندارد.

سبحان است آن الله ...نهانش در ظهورش ...و تجلیش در حجابش آشکارمیشود.دانشش در نادانی پنهان است...

به هرکس وصلت به نوری که تلاش در بیانش نمودیم حاصل گردد، ونفسش را قبل از حسابرسی در آن عالم ،به حساب کشیده و درست گرداند،جزو نجات یافتگان خواهدبود.

درعکس این صورت، هم در آن عالم و هم دراین عالم در برابرش سختی هاو فشارهاخواهدبود.عذاب قبر خواهدآمد.درمحشر شامل حسابرسی سخت خواهدشد.نیکی ها وبدیهایش با دقت تمام اندازه گیری میشود.سپس دربرابرش پل صراط را خواهدیافت.و غیر اینها چه سختی هایی که در آخرت خواهد داشت.

بخش یازدهم

سعادت وشقاوت

بدان که انسانها خارج از دو قسم نیستند، یعنی سعادت ویا شقاوت ...چنانکه این دو وصف در انسانها یافت میگردد.

اگر اخلاص و نیکی ها در شخصی غالب گردد،یعنی اگر احساسات نفسانیش حالی روحانی یابند، وجه شقاوت آن شخص تبدیل به سعادت میگردد.شاید اگر شخصی تابع آرزوهآیی نادرستش گردد، آنچه که دربالا عنوان نمودیم برعکس گردد، طرف شقاوتش

غالب بر طرف سعادتش خواهدشد.

اگر هر دوطرف برابر باشند آخرین امید ،به نیکی است.این را آیه کریمه ذیل برای ما افاده مینماید :

" هرکس که یک نیکی بیاورد ده برابرش پاداش خواهد داشت." (انعام ١۶٠)

اگر الله تعالی اراده نماید بیشترهم احسان میفرماید ...وبرای این شخص میزان برپامیگردد.درحالیکه برای آنکس که احوال نفسانیش تبدیل به روحانی شده ،لزومی برای میزان نخواهدماند.او بی حساب آمده ووارد بهشت میگردد.این وضع با آیه کریمه ذیل بهتر بیان میگردد:

" کسی که درمیزانهایش نیکی هایش سنگینی نماید، در حیاتی خوش است."

(قارعه۶-٧)

آنکه خطایش از،صوابش بیشترباشد،به اندازه ای جرمی که انجام داده عذاب میبیند، سپس از آن عذاب آتشین نجات یافته، واگر ایمانی داشته باشد وارد بهشت میگردد.

قصد ما از سعادت وشقاوت، نیکی و بدی است.اینها در یک شخص ممکن است تبدیل به دیگری گردد.همانگونه پیامبرمان ص فرموده اند ، خوب میتواند بد شود و بد هم میتواند

خوب شود.

آنکه خوبیهایش زیادباشد،سعادت می یابد، خوب میشود. انکه بدیهایش از خوبیهایش بیشتر باشدهم شقاوت می یابد ، بد می گردد.

آنکس که توبه نموده کار نیک انجام دهد،حال شقاوتش تبدیل به سعادت میگردد.

اما اگر به آنچه تقدیر شده برسیم، هم خوبی وهم بدی یعنی سعادت وشقاوت در وجود هر شخصی پنهان است. صاحب هر دو وصف میباشد.

سرورمان پیامبرص چنین میفرماید :

" آنکه سعید است در شکم مادر سعید است، آنکه شقی است باز در شکم مادرش شقی است ."

حال علیرغم چنین بودنش، کسی حق بازکردن این بحث راندارد. زیرا این فصل متعلق به

سرّ تقدیر میباشد.اگر جلوترازاین حرکت شود، منجر به زندیقی میگردد.

سپس هیچکس با دردست گرفتن موضوع تقدیربه عنوان حجت ، حق نداردترک کارهای نیک نماید. برای هیچکس جایز نیست بگوید اگر در ازل در میان خوبان نوشته شده باشم ،کارهای امروزم سودی ندارد، وهمانطور اگر در میان بدها نوشته شده باشم ،نیکی هم سودی نخواهد داشت.

و هیچ برازنده نیست گفتن اینکه حال سابقم هرچه بوده باشد ،نه فایده ای ونه ضرری خواهد داشت.

دراین خصوص میتوان مثال آدم نبی ع و ابلیس را بیان نمود.ابلیس کارش را حواله به تقدیرنمودو کافر شدو رانده شد.اما آدم نبی ع خطا را در خود دانست ، به رحمت واصل شد ،ونجات یافت.

آنچه بر هرمسلمانی لازم است، نیندیشیدن به ظرافتهای تقدیر است،..کسی که به این

حال گرفتارشود دچار تشویش خواهدشدو در میان شک و شبهه خواهدماند.سپس احتمال دارد که به حال زندیقی بیفتد.

لازم است که هرمسلمان به **حاکم** بودن الله تعالی قانع گردد...هر کاری که انسان در این عالم میبیند مبنی بر حکمت میباشد.

انسان باید بداند در این دار دنیا ، چیزهایی شبیه کفر،نفاق ،فسق....برای اظهار قدرت الله جل جلاله وبراساس حکمتی است که میداند...

اینها اسرار بزرگی دارند...قدرت الله تعالی را اظهار می کنند.به غیر پیامبرمان مصطفی ص کس دیگری نمی تواند به اسرار اینها واقف گردد.

چنین حکایتی نقل شده .یکی از کسانی که صاحب عرفان بوده ،با خالق مناجات می نموده که: " الهی ،تقدیر از آن توست،اراده از آن توست ومعرفتی هم که درنفس من است را هم توخلق نمودی ..." بعد از این چنین ندایی از درون خود شنید : ***" ای بنده من ،اینکه گفتی، از ایجابات توحید است، و از ایجابات بندگی نیست ."*** سپس آن شخص گفت:

من خطا کردم،گناه نمودم،به نفسم ظلم کردم.بعد از این اعتراف، برای بار دوم صدا آمد:

" من هم تورا بخشیدم ،عفو نمودم،مرحمت نمودم."

برای هرصاحب ایمان لازم است که بداند هرنیکی که انجام داده با توفیق خداوند انجام شده ...وبداند که اگر شر هم انجام داده آن را هم از آرزوهای نادرست نفسش
انجام داده .اگر چنین کند،جزو بندگان الله تعالی میگردد که دراین آیه کریمه ذکر شده:

" بندگان الله آنانی هستندکه ،زمانی که خطائی انجام دادند ،یا درزمانی که به نفسشان ظلم نمودند،الله را بیاد آورده ، وبرای گناهانشان طلب عفو می نمایند.گناهان را غیر از الله چه کسی میتواند عفو نمایدکه ." (آل عمران ۱۳۵)

اگربنده نفس خود را منبع بدی بداند،سود می کند،نجات می باید.این بهتراز آنست که آن را اسناد به کسی نماید که نامش **عزیز** است.زیرا اوخالق حقیقی است.

جمله ای که پیامبرمان ص وسرورمان فرموده نیازبه تفسیر دارد:

" شقی وسعید از زمانیکه در بطن مادر هستند مشخص است."

دراینجا قصد از مادر ،چهارعنصری است که قوت بشری را زاده است.از آن چهارعنصر دوتایشان آب و خاک است.اینها ایمان کاشته، علم آورده ،حیات می بخشند.سپس در قلب تواضع می زاید.دومین قسمت هم ،به آتش وهوا که برسیم ،آنها هم برعکس آب وآتش میباشند.اینها سوزانده و می کشند.آنکه این متضادها را در بدن یکی می گرداند **سبحان** است.آب وآتش را چگونه در یکجا نگاه میدارد.نور وظلمت را چگونه در ابر یکی مینماید.

آیه کریمه ذکرنمائیم :

" او به شما برق آسمانی را نشان میدهد که با ترس وامید بدان می نگرید و ابرهای با بار سنگین بوجود می آورد..." (رعد۱۲)

روزی از یحیی بن معاذرازی پرسیدند ،چگونه الله را دریافتی، گفت از اینکه اضداد را در یکجا جمع می نماید...

ایجاب این صفات متضاداست که انسان آینه حق شده ،هم صفات جمال وهم جلالش را نشان میدهد.وبر اساس همین حکمت میباشد که نام جمع کننده هستی وعالم بزرگ نامیده شده.زیرا الله تعالی آن را با قهرولطف خویش خلق نمود که دو دست او محسوب میگردند.وقتی هم که چنین خلق شدمی بایست از هردو طرف هم آینه نماگردد.هم قساوت را وهم لطافت را نشان میدهد....انسان برخلاف دیگراشیاء ،محل ظهور تمامی اسماء است.غیر ازانسان ،تمامی دیگر مخلوقات ، یک سویه خلق شده اند.

از صفت قهرش ابلیس و ذریه اورا خلق نمود...از صفت لطفش نیز ملائک را خلق فرمود...آنها مظهر اسماء سبحان وقدوس میباشند.

ازصفت قهرش ابلیس وطائفه اش خلق شد.اینهاهم محل ظهور صفت **جبار** میباشند.

ازاین رو به آدم نبی ع سجده نکردند، تکبر نمودند.

ازاین رو که انسان خصوصیات علوی وسفلی کائنات را درخود جمع نموده ،چه انبیاء وچه اولیاء ، از خطاها بری نیستند.اما پیامبران ،پس از برعهده گرفتن رسالت نبوّت ، ازگناهان بزرگ معصوم میباشند، اما نه از خطاهای کوچک....زمره اولیاء معصوم نمیباشند.

گفته شده که زمره اولیاء پس از رسیدن به کمال ،ازگناهان بزرگ محفوظ میباشند.

حضرت شقیق البلخی میگوید که : سعادت پنج علامت دارد: قلب لطیف، گریه زیاد،بدون دل دادن به دنیا در زهد زندگی کردن،کم امید بستن و صاحب حیا بودن....

همچنانکه علامات شقاوت نیز پنج است: قلب سخت داشتن،چشمان بدون اشک داشتن، رغبت به دنیا،امید زیادبستن و بی حیایی.

سرورمان پیامبرص علامات سعادت رابه چهار بخش،تقسیم می نمایند:

" امانتی که به او داده شده را اعاده می نماید.قولی که داده را بجا می آورد.در سخنش راستگو میباشد.درهنگام مجادله با کسی فحاشی نمی نماید."

کذا علامات شقاوت هم را به چهاربخش،تقسیم می نمایند و ادامه میدهند:

" درامانت خیانت می کند.قولی که داده را بجا نمی آورد.درسخنش دروغ میگوید.ودر هنگام کشمکش با کسی فحاشی و ناسزاگویی می کند."

سپس آن شخص شقی،خطاهای دوستانش را عفو نمی کند،زیرا عفو، بزرگترین در میان خصلتهای دینی است.سپس الله تعالی به سرورمان پیامبر، عفو را امر نموده است:

" عفو را دریاب ، امربه نیکی کن.از نادانان بگریز..." (اعراف۱۹۹)

آیه کریمه :" ***عفو را دریاب***" تنها برای سرورمان پیامبر نیست.این امرمعنائی عمومی دارد.این شامل تمامی امّت محمّدص میباشد. وقتی سلطانی به یک والی خود بگوید این کار را انجام بده،تمامی آنانی که زیر دست آن والی میباشند مامور به انجام همان امر خواهندبود،حتی اگر آن امر تنها به آن شخص بوده باشد....

این فقیر مایل است در مورد آیه کریمه" ***عفو را دریاب***" شرحی بیان نماید.." ***دریاب***" یعنی آن رابصورت دائمی جزو اخلاق خویش قرار بده.هرکس خوی عفو را اتخاذ نماید، به یکی از نامهای الله تعالی نامیده میگردد.آن نام هم "***عفو***" میباشد.

دریک آیه شریفه چنین فرموده میشود:

" پاداش آنکه عفو می کند و اصلاح می نماید را خود الله می بخشد..." (شوری۴۰)

نیک بدان که سعادت به شقاوت و شقاوت به سعادت با تربیت قابل تبدیل میباشد .

این را از حدیث شریفی که پیامبرمان ص فرموده درمی یابیم :

" تمام بچه هایی که متولد میشوند براساس فطرت اسلام بدنیا می آیند.سپس پدرومادرشان آنان را یهودی، مجوسی،نصرانی میگردانند."

این حدیث شریف نشان میدهدکه همه قابلیت خوبی و بدی را دارند.به همین دلیل نمیتوان حکم نمود که این کاملا خوب است و این کاملا بداست. در این راه آنچه که گفتنش صحیح است این میباشد:

اگر خوبی این شخص برتر از بدی او گردد، به سعادت میرسد.

آنکه بدیش برتر گردد برعکس میشود.

غیر از این را اگر کسی بیان کند نشانه گمراهیش میباشد.این به معنای آن نیست که انسان بدون عمل وارد بهشت میشود،و بدون اینکه خطایی انجام داده باشد وارد جهنم میگردد.این اعتقاد بر خلاف اساس اسلام است.زیرا الله تعالی بهشتش را به اهل ایمان ونیکی وعده داده است....اما آتش را به اهل کفروشرک عصیان وعده نموده است...

این آیه کریمه در این خصوص به ما راهنمایی مینماید:

" اگر کسی نیکی نماید ،به خود نموده، اگر بدی نماید بازهم به خود نموده" (جاثیه۱۵)

باز میفرماید :

" امروز هر کس با اعمالی که انجام داده جزا خواهد دید،امروز ظلمی نیست." (غافر۱۷)

بازمیفرماید:

" برای انسان تنها آنچه می ماند که عمل نموده." (نجم ۱۹)

بازمیفرماید :

" آنچه که برای خویش تقدیم به حق نموده اید را در نزد او خواهید یافت.."(بقره۱۱۰)

بخش دوازدهم

زمره فقرا

چرابه این زمره نام **صوفیه** داده شد.حکمتش چیست؟دراین بخش ازآن بحث خواهیم نمود.

بعضی ها میگویندکه ،چون آنان تن پوش هایی از پشم می پوشند به آنان صوفیه گفته میشود.یا : چون قلوبشان را از سختی های دنیا بازگرفتند.....یا اینکه : چون آنان قلوبشان را از هر صفاتی غیر ذات الله تمیز نمودند...

بعضی ها هم میگویند ازاین روست که ،آنان در روز قیامت درصف اول عالم تقرب می ایستند،....

در واقع تعداد عالم چهاراست.عالم ملک ،عالم ملکوت، عالم جبروت، عالم لاهوت،که این

عالم حقیقت است.

همچنین تعداد علوم چهاراست .علم شریعت، علم طریقت،علم معرفت،علم حقیقت.

همچنین ارواح هم به چهاردسته هستند.روح جسمانی، روح نورانی، روح سلطانی، روح قدسی.

به همین صورت تجلیات هم درچهاربخش ملاحظه میشوند: تجلی دراثرات، تجلی درافعال، تجلی درصفات، و تجلی ***ذات***.

همینطور عقول هم در چهاربخش بیان میگردند: عقل معاش-دنیایی- عقل معاد-عقلی که به آنچه در آنسوست می اندیشد- عقل روحانی و عقل کلی.

بخش هایی از چهار دسته که بیان شد یعنی علم،روح، تجلی وعقل، هرکدام مقابلی دارند.

دسته ای از انسانها به بخش اول علم، روح،تجلی وعقل وابسته هستند.اینان دربهشت نخست هستند.که نام آن هم ***ماوی -جنت الماوی***-میباشد.

آنانکه به دومین درجه ای که قبلا بیان شد وابسته میباشند،در ***جنت نعیم*** میباشند.

آنانکه به سومین درجه وابسته باشند در سومین بهشت یعنی در ***فردوس*** میباشند.

این کسانی که ذکرشان رفت-کسانی که وابسته به نعمات شده و ماندند-ازدیدن روی واقعی اشیاء محروم ماندند.اما ،اهل حق ، کسانی که صاحب عرفان بودند و کسانی که مزه واقعی فقر را چشیدند،ازهمه آنها گریختند.به عالم حقیقت رسیدند، تقرّب را یافتندوبه جز ذات الله تعالی به هیچ چیزدیگر مشغول نگردیدند.

به امر الهی " به الله بگریزید" متابعت نمودند. علاوه برآن فرموده سرورمان پیامبرص

"دنیا وآخرت برای کسی که در جستجوی الله است حرام میباشد" اینکه پیامبرمان ص آنها را حرام اعلان نموده به معنای حرام بودن آنها نمیباشد،کسانی که در آرزوی ذات الهی هستند،نفس هایشان را،ازاینکه از دنیا طلبی بنمایندو نفوسشان را ازاینکه به ذوات فانی علاقمند شوند محروم نموده اند.معنای اصلی حدیث شریفی که نقل شده این میباشد.

آن بزرگان میگویند که ، دنیا یک مخلوق است ،ماهم خلق شده ایم.هردوما هم به یک

خالق و صاحب محتاجیم.حالا یک محتاج چگونه میتواند از یک محتاج دیگر نیازی طلب نماید؟دراین وضعیت برای مخلوق آنچه ضروری است ، جستجوی خالق است.

این حدیث قدسی در مورد زمره فقرا اهمیت دارد:

" محبت من، هستی من، محبت آنان است." بعدهم این حدیث شریف پیامبرمان ص با اهمیت میباشد :

" فقر ،فخر من است ، من با آن مباهات مینمایم ...."

حالت فقری که دراینجا بیان شده ،به معنای فقر دنیوی افراد مشخص نیست. معنای اصلی آن ترک نمودن هرچیزی غیر از ذات الله تعالی و عرض تمام احتیاجات به الله تعالی میباشد.ترک نمودن تمامی نعمات دنیا وآخرت میباشد.

مراد از این حالی که بیان شد، فنای در ذات الله تعالی میباشد.چنین که ، درنفسش هیچ چیزی برای نفس نماند،و غیر او را در قلب خود جای ندهد.

این را الله تعالی دراین حدیث قدسی چقدر زیبا افاده می فرماید :

" من در آسمانم و در زمینم جای نمیگیرم اما در قلب بنده مومنم جای میگیرم ."

دراینجا قصد از مومن ،کسی است که قلبش را از جمله صفات بشری تمیزنموده و تمام اغیار را ازآنجا بیرون انداخته است.وقتی چنین شد ،حق آن قلب را وسعت میبخشد ، و هستی خود را در آن جای میدهد. این کلام حضرت بایزیدبسطامی حدیث قدسی که ذکرشد را بهتر شرح میدهد:

" عرش وآنچه در اطراف آن است ،اگر در یکی از گوشه های قلب شخص صاحب عرفان نهاده گردد ، ازآن هیچ سنگینی احساس نخواهدنمود."

کسی که این بندگان محبوب را دوست داشته باشد ،در روزآخرت با آنان همراه خواهدبود

نشانه دوست داشتن آنان ،صحبت با آنان است. اشتیاق باطنی به الله تعالی است.

دریک حدیث قدسی چنین فرموده میگردد:

" ذوق ابرار وصالحان نسبت به من افزوده شد ،من هم اشتیاق زیادی به آنان دارم."

آن ذوات بزرگ سه نوع لباس دارند ، این را دربخش سوم بیان نمودیم.

اما به اعمال آنان که برسیم، به دونوع میتوان مورد مطالعه قرار گیرد..برای کسی که تازه وارد این راه شده و در درجات میانی قرار داشته باشد،اول کارش بدی و خوبیهایش درهم است.انکه در درجات میانی است پر از نیکی هاست.دین ما نه تنها با اوامر ظاهری زینت شده بلکه در اعماقش با انوارمعانی مزین میباشد.

اینها تعریف احوال سالک ابتدایی ومیانه حال میباشد.کسی که دراین راه به حد نهایی رسیده باشد،رنگی، شکلی ندارد.او مانند نور خورشید است.خورشید تنها یک رنگ دارد.

نور او نه تنها به هیچ رنگی پوشیده نمیگردد بلکه هیچ رنگی را هم نمی پذیرد ودراین مانند سیاه میباشد.این نشانه وصول به فنای کامل میباشد.به همان شکل ، شب هم پرده خورشیدمیباشد.دریک آیه کریمه چنین میفرماید :

" شب را لباس قراردادیم،و روز را برای معیشت قرار دادیم." (نبا ۱۰-۱۱)

برای کسانی که اساس عقل وعلم را دریافته اند، دراین اشارتی هست.

مقرّبان حق دراین عالم،زندگی زندانی را تجربه می نمایند.غربت را تجربه می

نمایند.عمرشان با غم و حزن سر میشود.بامحنت ،شدّت وظلمت عمرشان ادامه می یابد .

سرورمان پیامبرص با این حدیث شریف ،احوال این ذوات را می فهمانند:

" دنیا زندان مومن است "

دراین دیار ظلمت وشدّت می بایست لباس سیاه بتن نمود.همانگونه سرورمان پیامبرص فرموده ، بلا اول به پیامبران ، سپس به اولیاء وبعد هم به نوبت.....

لباس سیاه پوشیدن ودستار سیاه برسربستن برای رهروان این طریق مناسب است.این لباس و دستار سیاه لباس بلاست.برای کسی که بسیاری ازقابلیتهای خودرا ازدست داده پوشیدن لباس سیاه لازم است....وقتی انسان آنچه که خاص اوست یعنی **مشاهده و نظر برحق** نمودن را گم نمود وازدست داد، به نوعی حیات ابدی خود را نیز می میراند.عشق وشوق او خاموش میگردد، از روح قدسی جدامیگردد.حال وصلت وتقرّب از دست میرود.اینها بزرگترین مصائب هستند.برای کسی که مبتلا به این بلاها گردیده مناسب است که درتمام عمرش لباس عزا برتن نماید.زیرا منافع اخرویش را ازدست میدهد.

برای زنی که شوهرش فوت نموده واجب است که چهارماه وده روز عزا بگیرد.این کاری مخصوص این دنیاست.برای کسی که منافع آخرت را ازدست داده باید این عزا درتمام عمرش گرفته شود....همانطور سرورمان پیامبرص فرموده :

" صاحبان اخلاص درلبه خطر عظیم هستند."

وچه مناسب حال این ذوات میباشد.

اینها که شرح داده میشود، وصف زمره فقرائی است که از عالم فنا گذشته وهستی خودرا از دست داده اند.این فقر، بزرگ است، به خودی انسان یک زیبائی میبخشد.

سرورمان پیامبرص میفرمایند :

" فقردر دوجهان مانند روی سیاه است" یعنی : غیر ازرنگ خودش دیگر رنگها را نمی پذیرد.تنها نور وجه الهی را قبول مینماید.وبعد هم خال سیاه بر زیبایی صورت اضافه مینماید.

کسانی که به تقرّب حق رسیده اند،پس از نظر نمودن به تجلی جمال حق ،چشمانشان دیگر غیراو را قبول نمی نماید.دیگر با محبت وعشق به دیگری نمی نگرند.

سوگلی ایشان تنها یک چیز میگردد، ***الله ...*** درهردوجهان حال ایشان چنین است.در هدف

ایشان تنها هستی اوست که وجود دارد.

دیگر آنان انسان شده اند.انسان راهم الله تعالی برای اینکه انسان شود آفرید...برای اینکه به ذات او واصل گردند خلقشان فرمود.دراین شرایط برانسان لازم است که حکمت موجود درخلقتش را دریافته و برای دریافت معانی در عمق آن تلاش نماید.وظائف خود برای هردوعالم را بفهمد...تاکه عمرش را در امور بیهوده صرف ننموده ،وبعد از مرگش دچار پشیمانی نگشته درحسرت بی پایان غرقه نگردد...وازاینکه عمرش را بیهوده گذرانده به ندامت درنیفتد....

بخش سیزدهم

دربیان طهارت

طهارت به معنای تمیزی است.تمیزی که دراینجا بیان خواهدشد به دونوع است.یکی تمیزی بیرونی است که این تمیزی درامر ظاهر دین است وبا آب حاصل میگردد.

به دیگری که برسیم ، آن تمیزی بوسیله توبه و گرفتن تلقین از یک ذات بزرگ حاصل میگردد.به علاوه لازم است که وارد راه معنوی گردد.

براساس امرشریعت،با خروج یک نجاست ازانسان ،وضو باطل میگردد، ودوباره وضو گرفتن لازم میشود.این حدیث شریف که درمورد تجدید وضو از سرورمان پیامبرص رسیده پرمعناست :

" هرکس وضوی خود را تازه نماید-تجدیدنماید-الله نور ایمان اورا درخشان و تازه مینماید ."

" وضوی بر روی وضو ، نور بر روی نور است".

درظاهر هنگامی که وضو باطل میشود ،تجدید میگردد.

امکان باطل شدن وضوی معنوی هم وجود دارد.آن با کارهای ناشایست ،با خوی های دون باطل میگردد...درمیان کسانی که وضوی معنوی را باطل می نمایند ، تکبرنمودن، خودپسندی، غیبت، افترا زدن، ودروغ گوئی را میتوان برشمرد.زیرا سرورمان پیامبرص

میفرمایند :

" این چشمها زنا می کنند" .... تجدیدنمودن این وضو باتوبه خالص حاصل میگردد.این با رها نمودن تمامی خطاها میسرمیگردد.

با پشیمان شدن ،استغفارنمودن، و جداشدن ازتمامی از خصائل بد حاصل میگردد.

برای اینکه نماز صاحب عرفان کامل باشد ،می بایست توبه خود را با دوری نمودن از خصلتهای نادرستی که دربالا ذکرشد، حفاظت نماید.

حضرت الله تعالی میفرمایند :

" این برای کسانی که توبه نموده و توبه خود رامحافظت نموده اند وعده شده است."

(قاف ۴)

زمان وضوی ظاهری مشخص است. بستگی به شب و روز دارد.اما وضوی عالم درون یعنی عالم باطن درطول تمامی عمراست. مراد از عمر دراینجا عمردنیا وآخرت میباشد، ازاین رو بی نهایت است.اساسا در ورای این حیات ، عمر پایانی ندارد.

بخش چهاردهم

معنای نماز در شریعت وطریقت

نماز در شریعت براساس احکام آیه :

" به نمازها ادامه دهید، خصوصا نماز وسطی را..." (بقره ۲۳۸) معلوم ومشخص میباشد

براساس امر دینمان مراد ازنمازی که خوانده میشود، انجام حرکاتی جسمانی مانند ارکان ،ایستادن برپا،قرائت قرآن ،به رکوع رفتن، سجده نمودن، وبا صدا تکرار نمودن الفاظ میباشد.از انجام تمامی این حرکات نماز به میدان می آید.وبه این سبب است که با استفاده از ادات جمع می فرماید ***" نمازها را ادامه دهید"*** .

معنای نماز درعالم طریقت ، تامین شدن در حضور بودن ابدی قلب میباشد.

" نماز وسطی" که در آیه کریمه بالا ذکرنمودیم همانست که قصدش را داشتیم.زیرا آن نماز قلب است. زیرا قلب در وسط بدن قرار دارد.راست، چپ، پائین، بالا، ومابین سعادت وشقاوت قرار دارد.درمیان همه اینها آن قلب وضعیتی -وسط-دارد.

سرورمان پیامبرص می فرماید:

" قلب فرزندان آدم در میان دو انگشت رحمن قرار دارد. او به هر طرف که خواست می چرخاند."

همانطور که از آیه وحدیث ذکر شده دربالا دریافت میشود، مهمترین کار ، نماز،قلب است.اگر کسی در حین نماز ،قلبش را از نماز اصلی غافل نماید ،آن نمازش هم فاسد میگردد.وقتی این فساد ظاهرشد، آرامش نماز تمامی حواس ازبین میرود.این حرفمان را حدیث شریف ذیل تایید می نماید :

" نماز تنها با حضورقلب میسّر میگردد." زیرا کسی که نماز میخواند با خالقش مناجات می نماید.به محل مناجات که برسیم ، محل آن قلب است.وقتی قلب غافل گردد ، ارزش معنوی نماز می میرد.آرامشی که حواس ظاهری از نماز می گیرند نیز به این ترتیب ازبین میرود.زیرا اصل قلب است.باقی تابع آن هستند.این راهم از این حدیث شریف می فهمیم :

" دربدن فرزند آدم تکه گوشتی هست که ، وقتی آن به خوبی برسد، تمامی بدن اصلاح میگردد،اگر آن بد گردد ، تمامی وجود خوبی خود را از دست میدهد. آگاه باشید آن تکه گوشت قلب است."

نماز شریعت به اوقات آن وابسته است .برای یک شب و روز ، پنج وقت خوانده میشود. سنّت رسول ص اینست که بدون اینکه تظاهری دخیل گردد، درمسجد به جماعت خوانده شود.باید تابع امام جماعت شده ، به قبله رونموده ، ترک تظاهر نموده ، وبدین ترتیب نماز ادا گردد.....

وقت نماز طریقت بی نهایت است.درتمام عمر ادامه می یابد.مسجد آن هم قلب است.به جماعت آن که برسیم ، قوتهای باطنی است که با زبان عالم درون به خواندن اسامی توحید ادامه میدهد. امام جماعت آن هم شوقی است که درقلب میباشد.قبله اش هم حضرت ***احدیت*** میباشد.و ***صمدانیت*** جمال اوست.قلب اصلی وحقیقی آن است که این نماز را بتواند خواند.قلب وروحی که چنین است با این نماز مشغول است.قلب نه می میرد و نه میخوابد.او در خواب وبیداری به این وظیفه خود ادامه میدهد.

نماز قلب با حیات او حاصل میگردد. درآن نه صدا ،نه قیام و نه نشستن هست.او با راهبردانستن پیامبرص با آیه کریمه :

" تنها تو را می پرستیم وتنها از تو یاری می جوییم " (فاتحه ۵) ، با الله تعالی سخن میگوید.حضرت قاضی در تفسیراین آیه چنین میگوید :

" دراین آیه به صاحب عرفان اشارت شده .از عالم غیب به عالم ***احدیّت*** گذرمی نماید.

او سبحان است و تعالی است.

آن قلب بزرگ به خطابهای قدسی زیادی مظهر است.یکی از آنها هم آنست که سرورمان پیامبرص فرموده :

" پیامبران و اولیاء همانطور که در حیاتشان در خانه هایشان نماز می خواندند در قبورشان نیز نماز میخوانند."

یعنی با حیات قلبشان با الله تعالی مناجات می نمایند.

اگرهردونوع نماز یکی گردند،کامل گشته و اجرآن عظیم خواهدبود.با حال روحانی در

عالم تقرّب زندگی نموده ،با وضعیت جسمانیش هم به درجه خود میرسد.کسی که به این شکل نماز بخواند، درظاهر لقب عابد میگیرد،در باطن امابه نام **عارف** خوانده میشود...

اگر نماز شریعت با نماز طریقت یکی نگردد، نقصان حاصل میشود. اجرآن تنها درجه نصیب مینماید.در وجود الهی نمیتواند تقرّب بیابد.

بخش پانزدهم

عالم تجرید- پاکی معرفت

این پاکی دو نوع است. یکی تمیزی برای صاحب عرفان شدن دربرابر صفات الهی...دیگری هم تمیزی برای رسیدن به عالم ذات ...

عارف شدن به صفات الهی بوسیله گرفتن تلقین از بزرگان، وتمیزنمودن آینه قلب از نقوش بشری وحیوانی با اسماء الهی حاصل میگردد.پس از این حال است که نظاره نمودن به صفات متعالی الله تعالی با چشم قلب میسر میگردد.وقتی این بدست آمد،در آینه قلب ،آن چشم درآینه قلب عکس صفات جمال را مشاهده مینماید.معنایی که مایل به بیان آن هستیم با احادیث شریفی که در ذیل ذکرخواهیم نمود ، روشن خواهند شد:

" مومن با نور الله می نگرد"

" مومن آینه مومن است "

عالم نقش می کند اما عارف منورمیسازد."

وقتی با ادامه دادن به ذکر اسماء الهی ،تصفیه قلب کامل گردید، معرفت نسبت به صفات الهی حاصل میگردد. حاصل شدن این براساس یک مشاهده در آینه قلب است.

به تمیزی که برای ذات الهی است که برسیم ،برای حاصل شدنش باید به ذکر اسماء توحید ادامه داده شود. ***اسماء توحید سه عدد است***.اینها نتیجه دوازده نام الهی میباشد.

آن اسماء را می بایست با چشم سرّ ذکر نمود.پس از آن امکان نظر نمودن به **نورتوحید** میسر میگردد.

وقتی انوار الهی تجلی نمود، اوصاف بشری ذوب میگردند.وتماما در نیستی دفن میگردد.این مقام ، مقام **استهلاک** میباشد.فنائی در ورای فنا ست.این تجلی هر نوری غیر از خود را محو مینماید.این را الله تعالی خبر میدهد :

" هر چیزی غیر از هستی او محکوم به فناست " (قصص ۸۸)

باز میفرماید :

" الله هرچه را ارداه کند محو نموده و آنچه اراده کند را ثابت مینماید، ام الکتاب در نزد اومیباشد ." (رعد۳۹)

پس از این حال آنچه باقی می ماند روح قدسی است.با نور الله نظر می نماید.به اومی نگرد، از اومی نگرد، با اومی نگرد،دراو می نگرد، برای او می نگرد...در این نگاه ها شکل و مانند وجود ندارد.یک آیه کریمه چنین میفرماید:

" او مانندی ندارد" (شوری ۱۱)

دیگر پس از این ، تنها یک نور ساده ومطلق می ماند، که از آن به بعدش دیگر خبری نمیتواند داده شود. زیرا آنجا عالم محو است.عقل امکانی برای خبردادن از آن ندارد.غیر از الله محرمی وجود ندارد.این حال را سرورمان پیامبرص چنین خبرمی دهند:

" من با الله زمانی دارم ، که در آنجا نه ملک مقرّبی میتواند واردشود،نه هیچ نبی ویا مرسل میتواند واردگردد."

این عالم تجریداست،ازهر چیزی غیر از ذات الهی عاری میگردد.که نهایت این وصلت میباشد.حدیث قدسی زیر این معنا را افاده می نماید:

" تجرید کن، به وصلت برس"

دراینجا مراد از تجرید ، فانی شدن کامل از صفات بشری است.متصف شدن به صفات الهی در عالم خود است.فرمایش سرورمان پیامبرص :

" خود را مزیّن به اخلاق الهی نمایید" به این معنی است که خودرا در صفات الهی بپوشانید.

بخش شانزدهم

زکات

شریعت وطریقت زکات دارند.هرکدام جدا.

براساس احکام شریعت ،زکاتی که پرداخت میشود ،پس از اینکه شخص به حد معلومی از اموال دنیوی رسید، از درآمدخود مقدار معینی را هرسال میان صاحبان احتیاج پخش نماید.

به زکات طریقت که برسیم، آن هم از سود اخروی پرداخت میگردد.آن میان فقرای آخرت و محتاجان به آن پخش میگردد.

زکات درعین حال به معنای صدقه هم هست.این را الله تعالی با این آیه بیان میفرماید:

" صدقه حق فقراست " (توبه ۶۰)

صدقه ای که داده میشود قبل از اینکه به فقیربرسد به دست الله تعالی میرسد.مراد ازاین هم اینست که الله تعالی آن صدقه را قبول می فرماید.

آن ذوات بزرگ ، صواب نیکی هایی که نموده اند را به بندگان عاصی میبخشند.اما الله تعالی به اندازه حج ، روزه، نماز ،صدقه ،تسبیح ،تهلیل آنان صفت غفران خودرا متجلی مینماید.منیّت آنان را می پوشاند.

سخاوت آنان تا جایی پیش میرودکه برای هیچکدامشان وجود وهستی ازخود باقی نمی ماند. نه صوابی ونه نیکی باقی می ماند.

برای ذاتی که وارد این مسیرشده ، وجودی باقی نمی ماند، حال افلاس را تجربه مینمایند.زیرا سخاوتمندهستند.الله تعالی شخص سخاوتمند و مفلس را دوست دارد.سرورمان پیامبرص میفرماید:

" مفلس ،در دوجهان، امانت دار الله است."

دراینجا دعائی را که ازطرف رابعه اداویه (ر.ع) قرائت میشده را ذکرنمائیم .اوچنین التماس میکرد:

" ای خدای من ،نصیب های دنیوی مرا به کفار بده.اگر از آخرت نصیبی داشته باشم ، آن را هم میان بندگان مومنت پخش فرما. در دنیا تنها یاد تو را آرزو مینمایم.اما درآن عالم ، دیدن تو را آرزو می نمایم،زیرا هرچه که بنده در مدتی در دست دارد ،همه از آن صاحبش میباشد."

روزقیامت هرنیکی به ده برابر خود پاداش دریافت می نماید.این را الله تعالی خبر می دهند:

" هرکه یک نیکی آورد، ده برابر آن را پاداش دریافت می کند." (انعام۱۶۰)

معنای دیگر زکات هم ،تمیزی نفس میباشد.اگرنفس ازصفات نفسانی پاک گردد،زکات ارزش معنوی خود را می یابد.

یک تکه مال دنیوی که داده میشود، در عالم دیگر اجرچندین برابر می آورد.این آیه کریمه همین را افاده می نماید :

" چه کسی هست که برای گرفتن اجر چندین برابر از الله تعالی به او قرض دهد؟"

(حدید۱۱)

باز میفرماید:

" آنکه نفسش را تزکیه نماید افلاح گردیده" (شمس۹)

قرضی که در آیه کریمه ذکرشده دربالا سخنش رفت،به معنای اموال را حتی اگر ذره ای از نیکی هم باشد در راه خدا دادن است.از این بخشیدن تنها می بایست وجه کریم جناب الله تعالی مورد قصدباشد،ودنبال اهداف مادی نباید باشد....هر نیکی که در راه خدا انجام میشود می بایست به بندگان الله از راه شفقت داده شود.نه اینکه آنان را زیر بار منت قرار دهند...حضرت الله تعالی این را نیز به ما می فهماند :

" صدقه ای را که می دهید با منت و آزار باطل ننمائید" (بقره ۲۶۴)

بعد هم انسان با نیکی که انجام میدهد نباید امور دنیوی را طلب نماید....نام دیگر این انفاق میباشد.چگونگی وچرایی این را هم آیه کریمه ذیل به ما میفهماند:

" تا زمانی که از آنچه دوست دارید در راه خدا ندهید، به نیکی نخواهید رسید"

(آل عمران ۹۲)

بخش هفدهم

روزه در شریعت -طریقت

روزه شریعت ،بری شدن از خوردن وآشامیدن در طی روز و ترک نمودن مناسبات مشروع میباشد.

روزه طریقت ،حفاظت تمام حواس در طی شب و روز از حرام ها میباشد.ترک نمودن چیزهای بد، هم در ظاهر وهم در باطن میباشد.انجام هرکدام از حرکاتی که شرح دادیم ، روزه را باطل می نماید.

روزه شریعت موقت است.اما روزه طریقت ابدی میباشد، در طول زندگی وحیات ادامه می یابد.روزه اصلی این است.زیرا سرورمان پیامبرص در حدیث شریفی چنین میفرماید

" بسیاری از روزه بگیران هستندکه از روزه ای که گرفته اند، تنهابرایشان گرسنگی و تشنگی می ماند." به این سبب بسیاری از روزه داران افطار می کنند و بسیاری از افطارکنندگان هم روزه دار باقی می مانند.یعنی حواسشان را ازاینکه بدی نمایند حفظ می کنند.به انسانها با زبان و دستشان آزار نمی رسانند...روزه ای که الله تعالی در اینجا فرموده چنین است:

" روزه برای من است، پاداشش را من می دهم"

برای کسانی که چنین روزه والایی را می گیرند،پیامبرمان ص چنین میفرماید:

" روزه دار دوشادی دارد،یکی در زمان افطار، دیگری هم در زمان دیدار..."

الله جل جلاله از فضل وکرمش این روزه را واین شادی رابه ما احسان فرماید... آمین.

اهل شریعت در زمان تفسیر این حدیث شریف می گویند که ،مقصد از،افطار شروع به خوردن در زمان غروب خورشید میباشد.مراد از دیدار ، دیدن هلال ماه در روز عید میباشد.

اهل طریقت می گویند که مراد ازافطار، وارد شدن به بهشت برای تناول نعمات در آنجاست.الله به همه ما نصیب فرماید.

مراد از دیدار نیز نظربه الله تعالی با چشم سرّ است.الله این دیدار را به ما وشما ازفضل وکرم خود احسان فرماید....

غیر از این روزه ها ، یک روزه حقیقت هم وجود دارد.آن هم به معنای دور کردن قلب از پرستش هرچیزی غیر از ذات الله است.مشاهده ننمودن غیر از او در عالم سرّ است. زیرا انسان برای او خلق شده است.این را او به ما خبر میدهد:

" انسان سرّ من است، من هم سرّ اوهستم "

سرّ نوری از الله تعالی است.میل به غیر او را نمی پسندد.برای همین معشوقی غیر از الله ،وهرکسی غیر ازالله که مورد رغبت قرار گیرد، و هیچ مطلوبی غیر از اودر این عالم نمیتواند باشد.ودر آخرت هم نمیتواندباشد.

زمانی که عَشق غیر از الله وارد قلب گردد، روزه حقیقت باطل میگردد.باید تکرار قضای آن را بجا آورد.باید تکرار وصال به عشق او در دنیا وآخرت آرزو نماید و به آن بازگردد.

زیرا الله تعالی میفرماید روزه برای من است و پاداشش را هم خودم میدهم.

بخش هجدهم

حجِ در شریعت و طریقت

حجی که در شریعت است، با بجا آوردن شروطش ، زیارت **بیت** میباشد.درصورتی که تمام شروطش بجا آورده شود،صوابش حاصل میگردد.اگر یکی از شروط آن کسر شود، صوابش باطل میگردد. زیرا الله تعالی امر به ادای آن بصورت تمام وکمال نموده است:

" حج و عمره را برای الله کامل نمائید" (بقره ۱۹۶)

شروط حج را به این صورت میتوانیم بیان کنیم :

احرام، ورود به مکه، طواف ورود ، وقوف در عرفات، اقامت شب در مزدلفه، قربانی نمودن در منی، وارد حرم شدن، مجددا هفت بار کعبه را طواف نمودن،نوشیدن از آب زمزم، دو رکعت نماز گزاردن در مقام ابراهیم ع، پس از این چیزهایی که الله در اثنای حج حرام نموده ، حلال میگردد.به این صورت پاداش حج انجام شده آزادشدن ازجهنم،و مورد قهر الهی واقع نشدن است.زیرا الله تعالی میفرماید :

" هرکس وارد آنجاگردد، نجات می یابد" (آل عمران ۹۷)

پس از اعمالی که شمردیم،یک طواف دیگر انجام میشودو به وطن بازگشت می گردد.

الله به ما وشما نصیب فرماید....

به حج در طریقت که برسیم، آن نیاز به مهیا شدن برای راه ، و چیزهایی که برای راه لازم است ،دارد.اولین مرحله میل نمودن به یک صاحب تلقین است.وچیزهایی از آن گرفتن...سپس با اندیشه در معنای آن به زبان ذکرنمودن...دراینجا قصدمان از ذکر

جمله ***لااله الاالله است***.پس از این بیداری قلب حاصل میگردد. والله تعالی از درون یاد میشود....تااینکه صافیت عالم درون یافته گردد.

پس از این صافیت ،با انوارصفات جمال ،برای مشاهده کعبه سرّ ، باید به ذکر اسماء صفات ادامه داده شود.سپس این کارتصفیه ،به پیامبران ابراهیم واسماعیل ع بااین آیه

امرداده شد:

"خانه مرا برای زیارت کنندگان تمیز کنید" (حج ۲۶)

کعبه ای که در ظاهرهست ،می بایست برای کسانی که برای زیارت می آیند ،تمیزگردد.

کعبه باطن هم ،برای اینکه مورد نظر حق قرار میگیرد ،تمیز نگاه داشته شود.برای انسان هرقدراین تمیزی بخوبی انجام شود ،همانقدر بجاست ونسبت به دیگر تمیزی چقدر خوب است...

پس از این ،وارد احرام شدن با نور روح قدسی می آید،سپس با ادامه کلام الله طواف قدوم اتجام میگردد.بعداز آن به محل مناجات یعنی عرفات قلب رفته میشود.درآنجا با سومین اسم **هو** وقوف یافته میگردد.چهارمین اسم که **حق** است ،می بایست با آن ادامه اداده شود.پس از آن پنجمین اسم **حیّ** ، وششمین اسم **قیّوم** یکی گشته به مزدلفه **فواد** -قلب- عزیمت میشود.بعداز این به منای **سرّ** که مابین دوحرم است ،عزیمت میشود.درآنجا توقف میشود و با خواندن هفتمین اسم که **قهار** باشد، نفس مطمئن قربانی میگردد.اسم **قهار** درهای فنا راگشوده وپرده های کفر را کنار میزند.این را سرورمان پیامبرص با این حدیث شریف خیلی خوب بیان میفرماید:

" ایمان وکفر در ورای عرش هرکدام صاحب مقامی هستند، یکی سیاه ودیگری هم سفید است. "

بعد ازاین ،سر روح قدسی ،از صفات بشری تراشیده میشود.دراینجا هشتمین اسم خوانده میشود.سپس وارد حرم **سرّ** میشود.دراینجا نهمین اسم خوانده میشود.

سپس به عرصه عاکف عزیمت میشود،ودر تجلیگاه تقرّب وانسیت آنجا اعتکاف نموده میشود.دراینجا با دهمین اسم ادامه داده میشود.بعد از این تجلی صفت **صمد** بی مانند و بی شکل مشاهده میگردد.بعد هم طواف انجام میگردد، و هفت بار انجام
میشود.دراینجا به نام یازدهم به همراه شش تفرّعاتش ادامه داده میشود.پس از این با دست تقرّب ، شراب نوشیده میشود. این شراب را آیه کریمه ذیل به ما میفهماند :

" پروردگارشان به آنها پاک وتمیز نوشانید " (انسان ۲۱)

دراینجا **قدح** دوازدهمین اسم است.پس از این از وجه باقی ،پرده ها کنار میرود.با نور او به او نظر نموده میشود.آن عالم شکل و مانندی ندارد.

" آن عالم را،نه چشمی دید، نه گوشی شنید، نه قلب بشری از خاطرگذرانده است."

کلام الله تعالی به واسطه حرف و صدا نمیباشد.ذوقی که به لطافت های ظریف قلب نتوانسته واصل گردد،ذوقیست که در لحظه مشاهده الله تعالی حاصل میگردد.واین خطاب اوست.

پس از این ،کارهای بد تبدیل به نیکی میگردند، ودر اثنای آن حج آنچه حرام بوده تبدیل به حلال میگردد.این کارها با تکرار اسماء توحید صورت می پذیرد.الله تعالی چنین میفرماید:

" آنان که ایمان آورده وکارهای نیک انجام میدهند، الله بدیهای آنان را به نیکی تبدیل مینماید" (فرقان ۷۰)

بعدهم از اعمال نفسانی آزادمیگردد، نه ترسی و نه حزنی باقی نمی ماند،

" آگاه باشید ، برای بندگان ولیّ الله ،ترس و حزن وجود ندارد. " (یونس۶۲)

آیه کریمه فوق همین حال را افاده می نماید.

الله با فضل وکرم و سخاوت خود همه این احوال را نصیب همه ما گرداند.

پس از این طواف نهایی آغازمیگردد.وبا تکرار تمامی اسماء الهی کامل میگردد.وبازگشت به وطن اصلی آغازمیگردد.آن وطن اصلی درعالم قدس و احسن تقویم میباشد.این کار در رابطه با عالم **یقین** وبا تکرار اسم دوازدهم میسّر میگردد.

این تاویلات درحدّ چرخش زبان وعقل میباشد.خبر دادن ازامور ورای این ممکن نمیباشد.زیرا با حواس، ورای ذهن و شعور را نمیتوان درک نمود.با اشاره به این حکمت چنین میفرماید:

" چنان علومی هست که ،آنها مثل گنجهای پنهان می مانند.وغیر از واقفان به علوم الهی کس دیگری به آنها وقوف نمی یابد. "

وقتی راجع به آن علم صحبت گردد، افراد صاحب عزّت انکارنمی نمایند.

شخص دارای عرفان عمق موضوع را در می یابد،صاحب علم اما سطحی متوجه میشود...دانش شخص صاحب عرفان سرّ الله تعالی است، چیزی که او میداند را غیر او نمیتواند بداند.یک آیه کریمه چنین میفرماید :

" به غیر از مقدار که او اراده نماید ، کسی نمیتواند،ازگنجینه علم او چیزی دریافت نماید" (بقره ۲۲۵)

وآنانکه دریافت نموده اند، انبیاء و اولیاء میباشند. باز میفرماید :

" الله پنهان ترین و سرّی ترین را می داند " (طه ۷) بازمیفرماید:

" غیر از الله هیچ الهی وجود ندارد " (بقره۲۵۵) بازمیفرماید:

" نامهای زیبا از آن اوست ." (طه ۸)

بهترین دانا ***الله*** است....

بخش نوزدهم

وجد و صفا

دراین باب ، بسیاری آیه کریمه وحدیث شریف وجود دارد.علاوه برآن بسیاری از اولیاء بزرگ هم دراین خصوص کلامهای زیبایی ایراد نموده اند.

آیات کریمه :

"آنان از پروردگارشان میترسند، مو بربدنشان سیخ میشود، سپس بدنهایشان به نرمی میگراید، رو به یادنمودن پروردگارشان باقلوبشان می نمایند" (زمر۲۳)

" اگر سینه کسی را الله بگشاید ،او با نوری که از طرف پروردگارش به او داده شده راه میرود.وای بر کسانی که برای یادنمودن پروردگارشان قلبهایشان سخت گردیده است." (زمر۲۲)

احادیث شریف :

" جذبه ای که از سوی حق آید به دوجهان می ارزد."

" کسی که صاحب وجدی نیست ،حیاتی ندارد."

حضرت جنید میگوید که : " وجد ، درعالم درون ، هنگام روریارویی با تجلی الهی است که یا با شادی است ویا با حزن..."

وجد دو نوع است.یکی جسمانی، دیگری روحانی...

وجد جسمانی از نفس،می آید.حدّ روحی نمی بخشد.با تاثیر حواس مادی حاصل میشود.کارهایی که برای (ببینند) ،(بشنوند) انجام میشود محصول این وجد است.

این نوع وجد تماما پوچ است.زیرا ارادی است، حس انتخاب در آن موثربوده است.موافقت و دنبال نمودن این احوال جایز نمیباشد.

به وجد روحانی که برسیم ، آن حال دیگری عرضه می نماید.از سر ریز شدن قوّت روحانی به میدان می آید.این حال بسیاری مواقع از خواندن قرآن با صدای خوش ، ویا با خواندن یک شعر، یا در اثنای یک ذکر حاصل میگردد.دراین وضع قوّتی برای جسم

نمی ماند. قابلیت اراده وانتخاب ذوب می گردد.این وجد تماما روحانی است. تبعیت از این خوب است.الله تعالی با اشارت به این میفرماید :

" به آن بندگانم که همه سخن ها را شنیده از بهترین آنها تبعیت می نمایند بشارت ده"

(زمر۱۸)

ناله های عشاق ، صدای شیرین پرندگان ، همیشه درمیان دلایل به حرکت درآورنده قوت روحی شمرده میشوند.برای این ومانند این وجدها سهمی برای شیطان نمی ماند.

شیطان در کارهای ظلمانی نفس تصرف می کند.او قدرتی در عالم رحمانی نور ندارد.درعالم رحمانی ،شیطان مانند نمکی که درآب ذوب می شود ، ذوب میگردد.

به همان شکل، با خواندن جمله :

لاحول ولاقوه الا باالله العلی العظیم، آن شیطان ذوب شده و میرود.

دریک حدیث شریف چنین روایت میگردد:

" آیاتی که خوانده میشود، اشعارحاوی حکمت و عشق ، صداهای پرحزن، قدرت روحانی می بخشد."

آنچه بایسته است، نور را به نور رساندن است.یعنی روح را به آن نور رساندن است.

الله تعالی میفرماید: " خوبان از آن خوبان هستند" (نور۲۶)

اگر وجدی که میرسد ،از،شیطان و یا نفس آید، درآنجا نوری نخواهد بود،کفر وگمراهی خواهدبود.ظلمت لایق ظلمت است، یعنی لایق نفس است...این آیه کریمه ذیل بیان می نماید : ***" بدها از آن بدها میباشند" (نور۲۶)*** درآنجا برای روح قوتی نیست.

حرکاتی که از وجد نشات میگیرند به دو قسمت بخش میشوند.یکی به آرزوی خود انسان بسته است.دیگری هم ورای اراده وانتخاب است.حرکت اختیاری مبتنی بر آرزو ،حرکتی است ناشی از وجدی که در بدن بدون درد ، سوزش وبیماری است، که این مشروع شمرده نمیشود.آنچه مشروع است حرکتی اضطراری است که از درون نشات گیرد.

حرکت اضطراری ،با تاثیر قوت روحی صورت میپذیرد.این حال را انسان خود به خود نمیتواند انجام دهد.این حرکت که وجد روحانی شمرده میشود،غالب بر حواس خارجی میباشد....مانند حرارتی که از تب نشات میگیرد....تحمل آن سوزش تب برای انسان ساده نمیباشد.حرکاتی که در آن لحظات پدید می آید از ارداه خارج است.

حالت وجد اگر از غالب آمدن قوت روحانی ناشی گردد، حقیقی و روحانی شمرده میشود.

وجد وسماع ،دو وسیله تحریک کندده قلب عاشقان و صاحبان عرفان است.درعین حال غذای محبوب دوست داران و منشا قدرت حقیقی جستجو کننده هاست.

سرورمان پیامبرص در حدیث شریفی چنین میفرماید :

" سماع برای جماعتی ،فرض ، برای دوستداران، سنّت ، وبرای غافلان هم بدعت است."

سماع برای بندگان خاص حق فرض، برای دوست داران سنّت ، و برای افراد غافل بدعت است.

سرورمان پیامبر ص در حدیث شریف دیگری چنین میفرمایند:

" اگر شخصی از سماع و اشعاری که درآن خوانده میشود ،ازبهار و گلهای آن از عود و صدای لرزان آن لذتی نمیبرد ، مزاجش ناسالم است." این بیمار علاجی ندارد.

از پرنده ها ، از همه حیوانات، حتی از مرکب نیز پایین تراست.زیرا تقریبا همه آنها از نغمه های زیبا لذت میبرند.

زمانی که داوود ع آواز میخواند،پرندگان بالای سرش صف میبستند،و دوست داشتند صدای زیبای او را گوش دهند.اهمیت حال این وجد را سرورمان پیامبرص با این حدیث شریف بیان میفرماید:

" کسی که وجد ندارد ، لذت از دینش ندارد."

حال وجد به ده نوع است. یک قسم در ظاهراست، اثرش در حرکات بیرونی دیده میشود.یک قسم هم پنهان است، از بیرون دیده نمیشود، الله تعالی را یادنمودن بصورت پنهانی از سوی قلب، وخواندن قرآن کریم ، بعنوان مثالی برای این میتوان عنوان نمود.

گریه نمودن ، دردکشیدن، ترسیدن، غمگین شدن درهنگام یادنمودن الله تعالی، و برای روزهای پوچی که گذرانده تاسف خوردن وحیرت نمودن، تغییر رنگ دراثر برخی احوال درونی وبیرونی، الله را طلب نمودن، نسبت به او اشتیاق حس نمودن، غلبه حسرت بروجود،و بیماریهای حاصل شده از این و غصه ها ، همه وجد بشمار میروند.

بخش بیستم

خلوت و عزلت

خلوت وعزلت به دوشکل میشود بررسی گردد، ظاهر وباطن...

معنی ظاهری خلوت چنین است : انسان ، به منظور دورنمودن نفسش از چیزهایی که بدان عادت نموده، و برای گشوده شدن خصلتهای معنوی ، وبرای اینکه با خصلتهای بیجا مردم را آزار ندهد خود را در جایی حبس می نماید، و از انسانها جدامیگردد.در حین انجام آن می بایست صاحب نیت نیک باشد ، وبا خواسته خویش به نوعی به حال مرگ رفته ، در عین حال وارد مزار شدنش لازم است.**هدف می بایست رضای الله باشد.**

در قلبش می بایست ،شرّ نفسش را از مسلمانان و برادران مومنش دور نگاه دارد.

این را سرورمان پیامبرص چنین میفرماید:

" مسلمان آنست که ، جماعت اسلام از دست او و زبانش ، در امان باشند." به همان شکل زبانش را هم از هر چیز غیر ضروری دور نماید....این را هم سرورمان پیامبرص با این حدیث شریفشان بیان میفرمایند :

" سلامت انسان از زبانش می آید، همچنانکه رسوا شدنش هم از بلای زبان است "

صاحب ایمان ، می بایست نگاهش را از نظربه حرام بازدارد. به هیچ چیز با چشم خیانت نباید نگاه کند.قدومش را می بایست از رفتن به سوی بدی بازدارد.به گوشش چیزهای بد نباید نزدیک نماید.اینکه حواس هم به تنهایی میتوانند انجام دهند را سرورمان پیامبرص با این حدیث شریف بیان میفرماید:

" چشمان ، زنا می کنند. "

از حواسی که بیان شد، وقتی که کار بدی انجام دهد،درقیامت ازآن یک پلشت و سیاه رو پدیدار میگردد. در نزد الله تعالی علیه او شهادت میدهد.سپس الله تعالی او را به جهنم می افکند و عذاب می نماید.

برای کسی که از این خطاها توبه نموده ،نفسش را از آن اعمال دور می نماید، الله تعالی چنین میفرماید :

" هرکس نفسش را از بدی ها جِدانماید، بدون تردید جایگاه او بهشت است."

(نازعات ۴۰)

آن زشت رو در نتیجه یک توبه ، تبدیل به یک جوان زیبا میگردد. یکی از خادمان بهشت میگردد.از شرّ آن پلشت نجات می یابد.

خلوتی که صورت میگیرد ،نوعی حصار در برابر خطاها میگردد.کارهای شخصی که عزلت گزیده ، نیک می ماند، واو بنده ای پاک میگردد. این آیه کریمه چقدر پرمعناست:

" هرکس آرزوی وصلت به پروردگارش را می نماید،کارنیک انجام دهد و در عبادتی که بجا میآورد ،کسی را شریک نگرداند. " (کهف ۱۱۰)

چیزهایی که تا اینجا بیان شد شرح ظاهری معنای خلوت بود. یکی هم معنای باطنی دارد. خلوت در معنای باطنی ، وارد نکردن هرنوع فکر شیطانی به قلب، نفس ، با وارد نکردن حب خوردن، آشامیدن، پوشیدن به آنجا، و دور نمودن محبت فرزندان و حیواناتی که در خانه نگهداری میشوند از آنجا ،ممکن میگردد.لازم است که هیچ کاری با هدف اینکه دیگران ببینند و یا بشنوند انجام داده نشود.سرورمان پیامبرص در حدیث شریفی چنین میفرمایند :

" شهرت وهر آنچه که بدنبال می آورد ، آفت است، رها کردن شهرت و فرار کردن از چیزهایی که بدنبال می آورد ،راحتی است."

کسی که آرزوی خلوت باطنی دارد ، نباید به قلب خود اجازه ورود اختیاری ، کبر، خودپسندی ، کینه، غفلت ,سخن چینی ، عدم تحمل ، غضب نمودن،و اعمالی شبیه اینها را بدهد.

کسی که خلوت باطنی را انتخاب نموده ،اگر در قلبش هرکدام از این خصلتها وارد گردد،

حال خلوتش از بین میرود.قلبش کثیف می گردد.نیکی هایی هم که درقلبش وجود دارد هم از صافیت می افتد.ودر آن قلب هیچ نیکی نمی ماند.این را آیه کریمه ذیل زیباتر

بیان می نماید :

" الله اعمال فاسدان را اصلاح نمی نماید..." (یونس ۸۱)

حتی اگر درظاهر هم خوب جلوه کند، اگر هرکدام از خطاهایی که دربالا ذکر شد را انجام دهد، از فاسدان محسوب میگردد.

احادیث شریفی که در ذیل بیان خواهیم نمود چقدر زیبا هستند :

" خودستایی و خودپسندی ، ایمان را فاسد میگرداند."

" غیبت ، از زنا بدتراست"

" همانطور که آتش هیزم را سوزانده و نابودمیکند، کینه هم اعمال نیک را خورده و نابود میسازد. "

" ریا ، شرک پنهان است. "

" خسیس ،حتی اگر عابد باشد،نمیتواند وارد بهشت شود. "

حدیث شریفهای زیاد دیگری در مورد بیان خصلتهای نادرست وجود دارد،ما به همین قدر اکتفا می کنیم....اینجا عالم احتیاط است، باید بادقت و ریزبین بود....

اولین هدف تصوف ، تامین قلب پاک است، بریدن و دور انداختن آرزوهای پوچ نفس است.

اگر با خلوت ، ریاضت، سکوت، و ادامه دادن به ذکر، نفسش را اصلاح نماید، الله تعالی قلب اورا ،علم اورا و عمل او را غرق در نور میگرداند.وقتی اینها را انجام میدهد باید با استفاده از اراده اش باشد.به کار با علاقه باید آغاز نماید، به اخلاص، و اعتقاد صحیح باید صاحب باشد،راهی که ذوات صالح در گذشته واصحاب وتابعین آنان به آن اشاره نموده اند را با عملی که میداند تعقیب نماید.

اگر صاحب ایمان با انجام شروطی که گفتیم ،با اخذ راه توبه وتلقین، قلبش را تمیزنماید، الله تعالی او را از بدی ها خلاص می نماید.پوستش لطیف ، حواس ظاهری وباطنیش پاک میگردد. اعمالی که انجام میدهد به نزد ***حضرت الهی*** بالا رفته و مقبول میگردد.

جمله ***" الله حمد کننده را شنید..."*** معنایی را که قصد بیان داشتیم را افاده می نماید.در تفسیر جمله ای که ذکر شد گفته میشود که الله دعای او و زاری اورا قبول نمود.ستایش او را شنید.به آرزوهایش رساند...این آیه کریمه چقدرپرمعناست :

" کلمه نیکو ، بسوی او میرود، کارهای نیک به او میرسند." (فاطر ۱۰)

کلمه نیکو یعنی زبان را ازحرفهای بیهوده حفظ نمودن .زیرا زبان وسیله ای است برای ذکر خدا، برای به توحید خواندن او سودمنداست.

"آن صاحبان ایمان که نمازشان رابا حضورقلب می خوانند ،به رستگاری میرسند، آن صاحبان ایمان ازگفتن حرفهای بیهوده می گریزند." (مومنون۱-۳)

الله تعالی ،اعمالی را که با علم و نیت خوب انجام شده اند به رحمت خویش،واصل میگرداند.تقرّبش را عطا میفرمایدو درجه اش را بلند میگرداند.ازاو راضی شده و مورد بخشایش قرار میدهد.اگر این مراتبی که شمرده شد درکسی یافت گردد،قلبش مانند دریا میگردد.با آزار کمی که از انسانها میرسد رنگ عوض نمی کند.سرورمان پیامبرص در یک حدیث شریف چنین میفرمایند :

" دریا شو، شکلش تغییر نمی کند، اما درآنجا نفست صاحب عساکر خشکی میگردد."

فرعون وافرادش هم غرق شده بودند.پس از این احوال کشتی شریعت پیدا میشود.

با سلامت از آن دریای بلند قدم زنان عبور می نماید، و روح قدسی او دراعماق این دریا شنا کرده ،مروارید حقیقت را می یابد.ازآنجا مروارید حقیقت را آشکار می نماید، مرجانهای لطائف را به میدان می آورد.حضرت الله تعالی چنین میفرماید:

" ازآنجا مروارید ومرجان بیرون می آید" (رحمن ۲۲)

برای اینکه دریایی در کسی یافت گردد، می بایست این احوال ظاهری وباطنی در او یکی شود .وقتی این حال کامل گردید، آن قلب در دریا فاسد نمی گردد.

توبه کسی که چنین حالی را دریافته باشد ، کامل میگردد.دانشش سودها خواهدبخشید.کارش سودمند خواهدبود.میلی به بدی در او باقی نمی ماند.اگر خطایی یا چیزی فراموش کرده ای داشته باشد ،موردعفو قرارمیگیرد.اساسا درچنین مواردی استغفارمی نماید، پشیمان میگردد.واساسا در تقرّبی کامل است.

بخش بیست ویکم

اوراد در خلوت

حال خلوت دعا و اوراد مخصوص بخود دارد که خواندنشان لازم است.برای کسی که وارد این راه شده لازم است که هنگامی که برای خواندن ادعیه واوراد می نشیند روزه باشد، واگر امکانش را دارد ، ترک ننماید....لازم است که نمازهای پنج گانه خود را به جماعت ادا نماید.در وقت خود و در مسجد بجا آورد.هنگام خواندن نماز به سنت های آن ، شروط آن، ارکان و اصول آن رعایت نماید.هر شب پس از نیمه شب دوازده رکعت نماز تهجد را بخواند.در هر دورکعت آن سلام داده میشود.زیرا فرموده نمازهای شب را دورکعت دورکعت بجا آورید.سپس سه رکعت نماز وتر باید خوانده شود.درمورد نماز تهجد الله تعالی چنین میفرماید:

" یک قسمت از شب را با عبادت بگذران،این مخصوص به توست." (اسری ۷۹)

در آیه کریمه دیگر ، کسانی که برای نماز شب بیدارمیشوند مورد تحسین قرار میگیرد:

" پهلوهای آنان ازرختخواب جدامیگردد،وبه پروردگارشان دعا وعبادت می نمایند."

(سجده۱۶)

پس از طلوع خورشید ،دورکعت نماز اشراق خوانده میشود.پس از این دورکعت نماز استعاذه خوانده میشود.در رکعت اول ، سوره فلق ، در رکعت دوم سوره ناس خوانده میشود.پس از آن هم دو رکعت نماز استخاره باید خواند. درهررکعت آن یک فاتحه و آیت الکرسی، وهفت بار هم سوره اخلاص-توحید-باید قرائت شود.سپس شش رکعت نماز ضحی خوانده میشودودرآن هرسوره که بخواهد خوانده میشود.پس از خواندن این دو رکعت علاوه برآن دو رکعت نماز کفاره به احتمال اینکه نجاست بر لباسش ترشح کرده باشد قرائت میشود.درهررکعت یکبار سوره فاتحه وهفت بار هم سوره کوثر خوانده میشود.این کفاره ای برای نجاستی که احتمالا ناخواسته ترشح شده براو میباشد واو را از عذاب قبر مصون مینماید.دراین خصوص سرورمان پیامبرص حدیث شریفی دارند:

" به ترشح ادرار دقت کنید، زیرا آن نشانه ای برای عذاب قبر است."

....

سپس مجددا چهار رکعت نماز بجا اورده میشود.به اینها نماز تسبیح گفته میشود.

تعریف این نماز چنین است :

اگر در روز خوانده شود ، نیت به خواندن چهار رکعت نماز تسبیح می نماید،سپس،تکبیر اول را می گوید دعای سبحانک را میخواند،یا، آیه توجه ...سپس پانزده بار تسبیح میخواند: **" سبحان الله والحمدلله ولا اله الاالله والله اکبرولا حول ولاقوه الا باالله العلی العظیم "** پس از این تسبیح سوره فاتحه به همراه هر سوره ویا آیه دیگر میخواند.دو آیه آخر سوره بقره را هم میتواند بخواند.پس از این تسبیحی که در بالا ذکر شد را ده بار دیگر قرائت می نماید.به رکوع میرود، پس از خواندن سه بار ذکر رکوع، همان تسبیح بالا را ده بار دیگر تکرار می نماید.پس از،بلند شدن از رکوع باز ده بار همان تسبیح را میخواند.به سجده رفته پس از تسبیح سجده، همان تسبیح را ده بار تکرار می نمایداز سجده که برخاست باز ده بار همان تسبیح را میخواند.در سجده دوم هم مانند اولی انجام میدهد. بدین شکل رکعت اول که تمام شد به رکعت دوم آغاز می نمایدو به همان شکل رکعت اول انجام میدهد، وقتی تمام شد، تحیات را می خواند.درباقیمانده رکعات سوم وچهارم هم به همان منوال ادامه میدهد.بدین صورت چهار رکعت خوانده میشود، ودر هر رکعت هفتادوپنج تسبیح خوانده میشود، ودر مجموع سیصد تسبیح خوانده میشود.

خواندن این نماز برای هرکس که راه خلوت را انتخاب کرده ، لازم است. اگر امکان داشته باشد هر روز ، اگر نه، هر جمعه ، واگر نتواند ، هر ماه و اگر نتواند در سال یکبارو اگر آن را هم نتواند در تمامی عمرش حداقل یک بار این نماز را بخواند.زیرا عموی سرورمان پیامبرص یعنی جناب عباس رضی الله عنه فرمود:

" الله تمامی گناهان کسی که این نماز،رابخواند عفو مینماید،حتی اگر به تعداد دانه های ماسه ها باشد، حتی اگر به تعداد ستاره های آسمان باشد، وحتی اگر به تعداد آنچه روی زمین است باشد."

کسی که این راه را انتخاب نموده باید دعای سیفی را هروز یک یا دوبار بخواند...وهر روز به اندازه دویست آیه از قران قرائت نماید. بعد از این اگر اهل یادنمودن آشکار الله باشد انجام میدهد و اگر هم اهل یاد کردن الله در خفا میباشد ، انجام دهد.ذکر خفی پس از اینکه قلب حیاتش را یافت آغازمیگردد.در این ذکر زبان لسان سرّ است، هرکس نسبت به استعدادخود، الله تعالی را یاد می نماید.در یک آیه کریمه چنین میفرماید :

" الله را براساس هدایتی که عطا نموده یادکنید" (بقره ۱۹۸)

یعنی براساس قابلیتی که در ذکر نمودن دارید.علاوه برآن مقام هر ذکراسم وآدابی دارد، که اهلش میداند.

هرروز صدبار سوره اخلاص -توحید- و صدبار صلوات بر پیامبر ص باید خوانده شود.

واین دعا را هم صدبار لازم است خوانده شود :

" استغفرالله العظیم لا اله الا هوالحی القیّوم مما قدّمت و ما اخّرت وما اعلنت وما استرت و ما اسرفت وما انت عالم به منی انت المقدم و انت علی کل شی ء قدیر"

پس از نمازی که بیان شد ، و تسبیح و صلوات واستغفار ودعا، هرقدر که بخواهد نماز نافله میخواند و قرآن قرائت می نماید.

بخش بیست و دوم

خوابها

خوابهایی که در اول خواب و در حال خواب کامل دیده میشود ،همانطور که واقعی است ، سودمند هم هستند.این آیه واقعی بودن خواب را بیان می نماید :

" الله حقیقتا ، پیامبرانش را با خواب تایید فرمود.انشاء الله به مسجد الحرام درحالی مطمئن خواهیدرفت." (فتح ۲۷)

سپس این آیه هم که از زبان یوسف نبی ع بیان میشود نیز با اهمیت میباشد:

" من در خواب یازده ستاره دیدم ..." (یوسف۴)

این حدیث شریف که سرورمان پیامبرص فرموده نیز مهم است :

" پس از من پیامبری نمی ماند، اما برخی بشارتها خواهدبود، این را یا مومنان به خواب می بینند ، یا آن بشارتها به آنها نشان داده میگردد."

این حدیث شریف تایید کننده این آیه کریمه است :

" برای آنان در زندگی دنیا وآخرت بشارتها هست ." (یونس ۶۴)

علاوه برآن این حدیث شریف پیامبرمان ص هم حقیقی بودن خواب را افاده می نماید:

" آنکه در خواب مرا ببیند در حقیقت مرا دیده است، زیرا شیطان نمیتواند خود را به شکل من دربیاورد"

این ضمنا به این معناست که کسانی را که با پیروی از نور حقیقت وبصیرت و شریعت ، طریقت ،معرفت، ، کسانی را که از من پیروی می نمایند را شیطان نمیتواند تمثیل نماید.

پیامبرص و تابعان ایشان براساس بصیرت کامل میباشند.این را آیه کریمه ذیل افاده می نماید :

" من با بصیرت ،به الله دعوت می نمایم، پیروی کننده از من هم در همان راه است"

(یوسف ۱۰۸)

چه پیامبرص وچه تابعان ایشان مظهر نوری لطیف هستند، شیطان آن نورها را نمیتواند تمثیل نماید.صاحب کتاب مظهر میگوید که : این وضعیت شیطان تنها درمورد پیامبرنیست، اوبه شکل هیچکدام از موجوداتی که مظاهر رحمت، شفقت، لطف، وهدایت

باشند نمیتواند دربیابد. همه پیامبران ، اولیاء ، فرشتگان، کعبه، خورشید، ماه، ابرسفید، وقرآن ، موجودات قدسی هستند که شیطان نمیتواند آنان را تمثیل نماید.زیرا شیطان محل ظهور نام قاهر میباشد.تنها میتواند که گمراهی را تمثیل نماید.اگر کسی مظهر اسم هادی باشد، متضاد ان که مضل باشد چگونه میتواند آن را تمثیل نماید.اسامی متضاد هیچکدام نمیتوانند دیگری را تمثیل نمایند.آب وآتش در اینجا بعنوان مثال میتواند بیان گردد.همانطور که آب نمیتواند شکل آتش رابگیرد، آتش هم نمیتواند به شکل آب درآید. درمیانشان جدایی ، تنافر، ودوری خواهدبود.بدین ترتیب الله تعالی حق را ازباطل جدا می نماید.یک آیه کریمه چنین میفرماید:

" الله بدین ترتیب ، حق را وباطل را ،از طریق مثال می فهماند." (رعد۱۷)

اینکه شیطان با تمثیل صفت ربوبیت و از این راه با یک ادعا به میدان آید، از سوی الله است.زیرا الله تعالی صفات جلال و جمال دارد. شیطان تنها از صفت جلال مشاهده میگردد. زیرا مظهر قهر است.از این رو ادعای ربوبیت می نماید.این ادعا همانطور که در

بالا بیان شد از اسم مضلّ می آید. هیچ اسمی راکه در آن اسم هدایت باشد نمیتواند تمثیل نماید.دراینجا محل بیان بسیاری کلام هست.اگر شرح داده شود بسیار طولانی خواهدشد.در آنچه از زبان سرورمان پیامبرص آمده که ***" من و آنکه تابع من است براساس بصیرت...." (یوسف ۱۰۸)*** یک اشارت موجود است.که مرشد کاملی را که وارث کامل پیامبر است را افاده می نماید.یعنی، بعد از من امر ارشاد ، از سوی شخصی که صاحب بصیرت باطنی من باشد انجام خواهد شد.دراینجا مراد ، ذاتی است که صاحب

ولایت کامل باشد. آیه ***" مرشدی که ولی است " (کهف ۱۷)*** ، به همین اشارت می نماید.

رویا به دونوع است.یکی **انفسی** ، دیگری **آفاقی** ، ...هر دو آنها هم هرکدام به دوبخش تقسیم میشوند.

انفسی : این نوع خواب از خصلت خوب یا بد به میان می آید.خوابی که از خصلت خوب حاصل میشود، به شکل بهشت، نعمات در آن، حوری، کوشک ها، صحراهای سفید ، نورانی، خورشید، ماه، ستاره ها، و امثال اینها، .،.دیده میشود.همه اینها بسته به صفات قلب میباشند.بعضی ها هم از حظّ نفس مطمئنّه حاصل میگردد، که اینها حیواناتی هستند که گوشتشان قابل خوردن است مانند پرندگان.زیرا نعمات نفس در بهشت هم از

همین نوع میباشد.بسیاری از حیواناتی که در خواب دیده میشوند از بهشت آمده اند.

مثلا گاو برای اینکه در زراعت مورد استفاده قرار گیرد به آدم ع فرستاده شد.شتر هم از بهشت آمد.اسب هم به همان صورت از بهشت برای جهاد کوچک وبزرگ آمد....همه اینها عائد به عالم دیگر هستند.دریک حدیث شریف چنین فرموده میگردد:

" گوسفند از عسل بهشت، گوساله از زعفران بهشت، شتر از نور بهشت، اسب از ریحان بهشت خلق گردید."

کافر از پایین ترین درجه صفت مطمئنه است.کسی که درخواب کافر ببیند به این معناست که در عبادت تنبل ، نفسش غالب گشته، و کاری که انجام داده بی نتیجه مانده است.اما اگر توبه نماید، به عمل نیک مداومت نماید، پاداش نیکی که انجام میدهد را دریافت خواهدنمود.مرکب از سنگ بهشت است.به منظور سودرسانی به ذریه فرزندان آدم ع خلق گردید.بعنوان واسطه ای برای اینکه ضمن حضور در دنیا کارهای آخرتش را منظم نماید.

در خواب ، صحبت نمودن با روح مانند صحبت با یک جوان زیبا ، به معنی رسیدن به تجلی الهی است.زیرا کسی که به نور تجلی الهی واصل گشته و وارد بهشت گردد به همان شکل زیبا چهره است.زیرا سرورمان پیامبرص ضمن تعریف آنها میفرماید:

" زیبا اندام و با چشمان سورمه کشیده " ....سپس سرورمان پیامبرص میفرماید:

" پروردگارم را در صورت یک جوان زیبا دیدم ."

برخی از ذوات این تجلی را چنین تفسیر می نمایند : زیرا حق تعالی در آینه روح با صفت ربوبیتش تجلی می نماید.به این نام ***طفل معنا*** داده میشود.زیرا آینه مربّی جسد است.درعین حال وسیله ای است میان بنده و پروردگارش.حضرت علی رضی الله عنه میگوید که : " اگر تربیت پروردگارم نمیبود، نمیتوانستم در حق او صاحب عرفان گردم."

برای اینکه تربیت معنوی در درون یک انسان بسط پیدا نماید،میبایست در ظاهر یک مربی وصل گشته و از او تلقین دریافت نماید.این مربی ها،انبیاء و اولیاء هستند.با تربیت اینان است که قلب و چراغ آن شروع به سوختن و روشنایی می نمایند.از آنان روح دیگری دریافت میشود.در یک آیه کریمه چنین فرموده میشود :

" الله به امر خویش ، روح را به آن بندگانش که بخواهد القاء می نماید." (غافر۱۵)

از این رو برای اینکه قلب سالم گردد، وبرای تلقین این روح ،باید یک مرشد جستجو نمود.

امام غزالی میگوید که : مشاهده الله تعالی در خواب ودر یک صورت زیبا جائزمیباشد.براساس این تاویل باز میگوید که : الله تعالی براساس استعداد بیننده برای مثال خلق می نماید.آن چیز که مشاهده میگردد حقیقتا ذات الهی نمیباشد.زیرا او از اینکه به این شکل دیده شود منزّه است.مشاهده ای که برای پیامبرمان ص رخ داد هم به همین شکل است.برای آن هم بصور مختلف ،مشاهده ممکن است.همه آنها براساس استعداد وقابلیت مشاهده کننده است.***هیچکس نمیتواند حضرت محمدص راحقیقتا ببیند.*** اما غیر از آنانی که درعلم ، عمل و حالشان تماما وارث ایشان میباشند...اینها میبینند...زیرا این زمره از هر جهت وارث ایشان میباشند.

در شرح مسلم می گوید که : اگر الله تعالی به شکل بشری و نورانی در خواب دیده شود جائز است.براساس قیاسی که بیان شد، در هر صفتی تجلی می نماید.بر موسی پیامبرهم از درخت عنّاب ،به شکل آتش وبا صفت کلام تجلی نموده است.در زمان آن تجلی با صفت کلام به موسی پیامبر چنین گفته :

" آن چیست که در دست داری؟ یاموسی،"

آنچه به پیامبر موسی ع به شکل آتش دیده شد در اصل نور بود.دیده شدن بصورت آتش دراصل براساس درک او و طلب او بوده است...زیرا او برای جستجوی آتش آمده بود...

برای انسان پایین درجه تر ازدرخت نمیتواندباشد.حال که چنین است، برای کسی که به پاکی درون رسیده باشد،اگر حق با یکی ازصفات وجودیش تجلی نماید،آیا باید حیرت

نمود؟زیرا آن انسان ، پس از تصفیه ،با رها نمودن صفات حیوانی ، انسان گشته است.برای بسیاری از اولیائی که این حال را رها نموده اند، تجلی رخ داده است.یکی از اینها هم بایزید بسطامی است.الله اورا رحمت کناد.

در ان لحظه تجلی بایزید بسطامی چنین می گفت : ***" ذاتم سبحان است.شانم چقدر عظیم است..."***

جنید بغدادی اما چنین میگفت : ***" در زیر جبّه من غیر ازالله چیزی نیست."***

دراین مقام بسیاری لطائف وجود دارد .شرح آنها دراینجا نمیتواند انجام گردد.اگر شرحی انجام شود ،طولانی خواهدشد.آن لطائف خصوصا برای اهل تصوف میباشد.

چه برای تجلی الهی و چه برای مشاهده روحانیت سرورمان پیامبرص ،تربیت شرط میباشد.کسی که تازه وارد این راه شده نه با الله تعالی نه با سرورمان پیامبرص ، به خودی خود نمیتواند ،ارتباط برقرار نماید.به همین دلیل اولین چیزی که بنظر میرسد لازم

باشد تربیت یک ولی میباشد.زیرا میان آن ولی وسرورمان پیامبرص یک ارتباط بشری وجود دارد.

اگرسرورمان پیامبرص در حیات میبود، آنچه لازم است مستقیما از ایشان دریافت میشد واحتیاجی به غیر نمی ماند.پس از انتقال به عالم دیگر ،به حال تجرد منتقل میگردد، و با خودشان مستقیما نمیتواند ارتباطی برقرار گردد.اولیاء مامور به ارشاد هم به همین شکل هستند.آنها هم وقتی از این عالم هجرت نموده ورفتند،ارشاد نمیتواند صورت پذیرد.

اگر اهل درک هستی ، دریاب.اگر نیستی بدنبال یافتن این قدرت درک باش...

برای اینکه بر حال ظلمانی نفس با نور غالب گردی با ریاضت ،طالب آن قدرت درک باش و طالب آن شو.زیرا درک وفهم با نور صورت می پذیرد.با ضدّش امکان پذیرنیست.نور به جایی می آید که مرتب و مزیّن باشد. به جایی که شرافت در آنست واردمیشود.چون مبتدی به تنهایی قادربه یافتن این حال نمی باشد، قطعا به یک ولی نیاز دارد.

ولی که در قید حیات باشد قطعا با سرورمان پیامبرص از هر نظر ارتباط دارد.وراثت کامل این را درپی دارد.در مدتی که درقید حیات است،آن وراثت و مقام ارشاد را اداره می نماید. برای کسی که حامل این حال باشد ازسوی پیامبر کمک رهبری و غلامی میرسد.با این یاری درمیان خلق راه تصوف را ادامه میدهد.، درک کن، ورای این سرّی عمیق است که فقط اهلش توان ادراکش را دارد.این سرّ را آیه ذیل به صورت کامل افاده می نماید :

" عزّت ،از آن الله پیامبر ، بندگان مومن میباشد " (منافقون ۸)

تربیت ارواح ، به خودی خود یک کار است.روح جسمانی در بدن تربیت میشود.روح روحانی محلش قلب ، محل روح سلطانی ،فواد ، و محل روح قدسی ،سرّ است.

سرّ واسطه ای میان حق و بنده است.از حق به خلق ترجمه میگردد،زیرا آن جزء اهل الله و محرم او شمرده میشود.

به خواب ناشی از خصلتهای بد که برسیم، این نشان دهنده صفات اماره و لوّامه است.ملهمه هم در همین مقام است.کسانی که حامل این صفات میباشند در بسیاری موارد حیوانات درنده می بینند.بعنوان مثال،شیر، ببر، گرگ، خرس ،سگ، خوک ، علاوه بر این شبیه اینها ، خرگوش ، روباه ، گربه، مار، عقرب وشبیه اینها را میتوانیم بعنوان مثال عنوان کنیم.تمام اینها مضر هستند وباید کنار انداخته گردند...

بعضی اوصافی که این حیوانات تمثیل میکنند را بیان کنیم...

ببر ، خودپسندی و تکبر را تمثیل می نماید.ادعای بزرگی نمودن در برابر الله تعالی را می فهماند.الله تعالی کسانی راکه این وصف را دارا هستند اینگونه می فهماند :

" آنان که ، آیات ما را دروغ نامیدند،در برابر آن ادعای بزرگی نمودند...برای اینان درهای آسمان گشوده نخواهدشد، تا زمانی که شتر از روزنه سوزن عبور نکرده اینها نمیتوانند وارد بهشت شوند." (اعراف ۴۰) کسانی که در برابر انسانها تکبر می ورزند هم به همان مجازات دچارمیگردند.

شیر، به خود مغرور شدن وبالیدن ، و ادعای بزرگی نمودن دربرابر مردم را تمثیل می نماید.

خرس، خشم را تمثیل می کند، نشان دهنده ادعای بزرگی نمودن بر زیردستان میباشد.

گرگ ، تمثیل کننده خوردن هرچیزی بدون توجه به اینکه حلال است یاحرام ....میباشد.

سگ، محبت وعشق به دنیا را نشان میدهد.از همین رو نشان دهنده قهر وغضب ... میباشد

خوک ، بی تحملی ، کینه ورزی ، وحرص را نشانه است.و نشان دهنده تمایل به شهوت است.

خرگوش ، نشان دهنده فریبکاری و حیله گری در کارهای دنیاست.

روباه، هم به همان صورت میباشد.اما غفلت در خرگوش بیشتر میباشد.....

....

گربه ، تمثیل کننده نفاق و خسّت میباشد.

مار، دروغگویی ، با زبان اذیت نمودن انسانها ، دشمنی نسبت به انسانها و غیبت نمودن را تمثیل می نماید.

چهره حقیقی و معنای این حیوانات درنده را اهل بصیرت می دانند.

عقرب ، دلیل تمسخر، و عیب گذاشتن بردیگران میباشد.

خرمگس ، در پنهانی با زبان انسانها را اذیت کردن را می رساند.

یک رهرو حق اگر درخواب خود را درجنگ با این مخلوقات آزاردهنده ببیند، به عبادت و ذکر ادامه دهد.تا برآنها غالب آید، وتا آنها را مقهور ننموده ادامه دهد.وباید از صفات

بشری ،خود را نجات دهد.

واگر ببیند که آنها را مقهورنموده وتماما آنها را نابودکرده ،یعنی خطاها را رها کرده و دیگر بدی انجام نمیدهد.الله تعالی درموردبندگانی که ازخطاها بازگشته اند چنین میفرماید :

" گناهانشان از آنها گرفته شد، باطنشان خوش گردید" (محمد۲)

باز اگر یک رهرو ، آن حیوانات راببیند که به شکل انسان درآمده اند، باید دریابد که خطاهایش تبدیل به نیکی شده است....الله تعالی درمورد کسانی که از خطاها توبه نموده کارهای نیک انجام میدهند چنین میفرماید:

" الله خطاهای کسانی را که توبه نمایند ، و کارهای نیک انجام دهند را تبدیل به نیکی می نماید ." (فرقان ۷۰)

درنتیجه از تمام کارهای پرمشقت وبا اذیت نجات می یابد.....اما به نهایت این نجات نباید کاملا مطمئن گردد زیرا نفس،با یافتن کوچکترین راه در خطا وعصیان ، قوی شده و رهرو را میتواند مغلوب نماید.حال مطمئنه را از بین میبرد.از این رو الله تعالی به بندگان خود در طول زمانی که در حیات هستند ، امر می نماید از تمامی نواهی دوری نمایند.

در خواب ممکن است نفس اماره به شکل کفار، نفس لوامه به شکل یهودی ، نفس ملهمه به شکل نصاری دیده شود. در عین حال به شکل اهل بدعت نیز ممکن است دیده شود.

بخش بیست وسوم

در بیان اهل تصوّف

اهل تصوف در دو قسم شرح داده میشود .

اولی : سنی ها . اینها ،در حرف ، عمل، ،شریعت و به معنای آن که طریقت باشد پیروی می نمایند.برای اینان تعبیر اهل سنت و جماعت بکار برده میشود.بخشی از این دسته بدون عذاب و بدون حساب وارد بهشت میگردند.یک بخش شان هم کمی عذاب و کمی حساب پس می دهند و وارد بهشت میشوند.در آتش بصورت ابدی نمی مانند.بصورت ابدی ماندن در آتش،مخصوص کفار و منافقان است.

دومین قسم که در خارج از اینان قرار می گیرند،با تعبیر اهل بدعت نامیده میشوند.اینها هم در جمع چنین شمرده میشوند : هلولیه، حالیه، اولیائیه ، شمورانیه، حبّیه، حوریّه، اباهیّه ، متکاسله، متجاهله، واقفیه ، الهامیه، .....اینهارا که جمعا شمردیم کمی شرح دهیم:

هلولیه .... اینها میگویند که ، نگاه به بدن زیبا و چهره زیبا -چه دختر وچه پسر-حلال است، علاوه برآن رقص هم می نمایند. زن ومرد هرکه باشد ،اگرچه حلال نباشد ، ادعا می کنند مباح است.این ادعا درحقیقت کفراست.

حالیه ....اینها هم بازی کردن و دست زدن را حلال میشمرند.ومی گویند که ، شیخ چنان حالی دارد که شریعت از آن بحث نمی کند.این سخن اینهابدعت است.

مطابق با عادات سرورمان پیامبرص نمیباشد.

اولیائیه ....اینها میگویند که اگر بنده به درجه ولایت برسد، تکالیف دینی از او برداشته میشود.و می گویند که برای پیامبر به واسطه جبرییل علم آمد. اما علم ولی بی واسطه است.این تاویلات خطای آنان محسوب می گردد.در نتیجه هلاک می گردند.این اقتدارشان آنان را واژگون میسازد.این هم مانند دیگری مستقیما به کفر می انجامد.

شمورانیه ....اینها می گویند که ،صحبت قدیم است.از کسی که صحبت می کند تکلیف امر ونهی برمیخیزد.اینان ،دف ،تنبور زدن را و آلات بازی را حلال می شمرند.زن برای اینها ارزشی ندارد.مابینشان فرق قائل نمیشوند.اینها گروه کفار هستند.دمشان هم مباح است.

حبّیه ....اینها مانند حالیه جی ها هستند.فقط ادعا می کنند با حوریه ها یکی شده اند، ازنظر خودشان زمانی که بیهوشیشان بگذرد خود را می شویند.با این حالشان دروغ می گویند.هلاک می گردند.

اباهیّه ....اینان امر به خوبی و نهی از بدی را ترک می نمایند.حرام را حلال میشمرند.زنها را مباح میشمرند.

متکاسله.... این گروه هم کار کردن را رها می کنند.خانه به خانه رفته و گدایی می کنند.با این حال ظاهریشان ادعا می کنند که دنیا را ترک نموده اند... از این رو در مسیر هلاک شدن هستند.

متجاهله ....اینها هم لباس مخصوص فاسقان را می پوشند.درحالیکه الله تعالی می فرماید: ***" به عادات ظالمان تن ندهید، شما را آتش خواهد گرفت" (هود۱۱۳)***

سرورمان پیامبر ص هم میفرمایند :

" کسی که تلاش نماید به گروهی شبیه شود ، از آنان شمرده میشود"

وافقیه.....ادعای اینها هم این است: الله را فقط الله می شناسد، و معرفت را رها می کنند.وبخاطر این جهالتی که انجام میدهند بسوی هلاکت میروند.

الهامیّه .....اینان علم را رها میکنند، درس خواندن را برای افراد خود ممنوع می کنند.به سخن حکما تابع میگردند.میگویند که قرآن برای ما پرده است.قرآن طریقت شعر است.اینگونه اعتقاد می ورزند، وقرآن را ترک می کنند.به فرزندانشان شعر می آموزند.دعا و چیزهایی دیگر راکه خواندنشان لازم است را ترک می نمایند.ازاین رو هلاک می گردند.

ادعای ائمه اهل سنت وجماعت این است :

اصحاب کرام ، به برکت صحبت سرورمان پیامبرص ، در وجد و جذبه ای عمیق بودند.بعدها آن حال از بین رفت.و به وارثان معنوی این راه منتقل گردید.این هم به گروه های زیادی تقسیم گردید....آنقدر تقسیم شد که ضعیف شده و پاشیده گردید.

بسیاری در شکل ظاهر ماند.خود را در عنوان -شیخی-بی معنایی پوشاند.اینها هم به شعبات بسیاری تقسیم شد و اهل بدعت ظاهرشدند.یک قسمشان راه قلندری و یک قسمشان هم راه حیدری اخذ نمود.یک قسم هم با نام ادهمی به عرصه آمد.وچه ها....

که شرحش طولانی خواهدبود.

دراین زمان اهل فقه کاملی که بر زمین راه برود از کم هم کمتر است.رهروان حقیقی این راه با دوشاهد شناخته میشوند.یکی از آنها در ظاهر ودیگری در باطن است...حال ظاهری آنست که با احکام دینی تحکیم گردیده باشد.در حال باطن اما باید بداند که به چه کسی اقتدا نماید....البته این کسی که باید به او اقتدا شود سرورمان پیامبرص میباشد.او واسطه ای بین حق و بندگان است.این واسطه بدون تردید روحانیت سرورمان پیامبرص میباشد.سلوک معنوی به چنین صورتی است که باید ادامه یابد.روحانیت او ، در جای خود به وارث کامل او میرسد.زیرا شیطان نمیتواند سرورمان پیامبرص را تمثیل نماید

(-یعنی نمیتواند خود را به شکل سرورمان پیامبرص دربیاورد-م.)

دراینجا برای سالکان حق اشارتی هست.باید دقت نمایندتاکه سلوکشان بیهوده نباشد...

باز دراین مقام برای تمییز قائل شدن میان خوب وبد ظرائف بسیاری وجود دارد...آن ظرائف را تنها اهلش ادراک می نمایند.

بخش بیست وچهارم

سخن آخر

در شعری که در ذیل عنوان شده ، راهروی حق می بایست باهوش ، با بصیرت، و فهیم باشد.آنچه برای او لازم است هم همین است.

الله بندگان ذکی و فهیمی دارد،

دنیا را طلاق دادند، محنتهایی هست که ایشان ازآن واهمه دارند.

آنان در دریا ، احوال بد را امواج شمردند،

و اعمال نیک را بعنوان کشتی نجات دانسته و دست آویز آن شدند.

رهرو دائما باید به انتهای راه بنگرد....به کارهایی که قبلا انجام شده هم خوب بیندیشد، و به طعم ظاهری احوال فریفته نشود.

اهل تصوف می گویند که ، کارهایی که انجام میشود، از آن کسی است که آن را خلق کرده. از آن رو که انسان قدرت تام ندارد ، از اینکه اعمالش به شکل دیگری درآیند باید بترسد.آیه کریمه زیر اساس این مطلب را بیان می نماید:

" از مکر الله تنها خسارت کنندگان میتوانند اطمینان نمایند."

(اعراف ۹۹)

دریک حدیث قدسی چنین فرموده میشود:

" یا محمد-ص-به گناهکاران بشارت ده که من غفار -بسیار بخشنده ام-به کسانی هم که به مرتبه صدیق رسیده اند غیور بودن مرا بفهمان..."

کرامت اولیاء و احوالی که در آن قرار دارند واقعی است. اما از مکر الهی و از استدراج نمیتوانند امین باشند. کسی که از استدراج سالم است ،فقط معجزاتی است که پیامبران نشان داده اند.

گفته اند که ترسیدن از نفس آخر باعث میشود که آن راحت بگذرد.

حسن بصری میگوید که ، بندگان ولی الله با ترس به بلندی ها صعود نمودند.درآنان ترس ،بیشتر از امید است.به حکمت این که برسیم،موجود بودن خطر فریب خوردن به احوال بشری میباشد.راهش،چنان بسته میشود که اصلا متوجه نمیشود....

باز هم گفت که -حسن بصری- انسان در زمانی که درصحت است از بیماری میترسد،از این رو امیدش کم میشود.بیمارهم که میشود، امید به صحت دراو زیادمیشود ،ترسش کم میگردد.

سرورمان پیامبرص چنین میفرماید:

" اگر ترس وامید صاحب ایمان اندازه گیری شود، مساوی خواهند بود"

اما در نفس آخر به فضل الله امیدش غالب میگردد.این را هم ازین حدیث شریف میفهمیم:

" از مردگانتان هرکس که حسن ظن نسبت به الله داشته باشد نفس آخرش را تسلیم خواهدنمود."

زیرا او معانی عمیق این مفاهیم در کلام های الهی را در می یابد:

" رحمتم همه چیز را در برگرفته است " (اعراف ۱۵۶)

" رحمتم ، از غضبم پیشی گرفته است "

ازاین رو که الله تعالی بهترین مرحمت کنندگان است،این حال زیاد مشاهده نمیگردد.

آنچه برای رهرو حق لازم است، فرار از قهر الهی است.باز هم لازم است که هستی اش را به او عرض نماید، هرچه دارد را در برابر او پهن نماید، وبدین ترتیب از او به خود او بگریزد.برای سالک لازم است که در برابر او زانو زده از وجود مادی خود عریان گردد، به خطاهای خود اعتراف نماید، ودر برابر درگاه او زمین گیرشود...اگر اینها را انجام دهدبه فیض و فضل و لطفش،و مرحمتش واصل میگردد و گناهانش ذوب میگردد.... زیرا او بسیار خوب است، مرحمتش فراوان است، بسیاربخشنده وکریم است.پادشاه ازلی

وسلطان بزرگ است.

به سرورمان پیامبرص به آل او واصحاب او همه باهم صلوه و سلام باد ...الله را حمدنموده و همه کارهای خود را به او واگذار می نمائیم.... آمین

کسب درآمداز این ترجمه جائز نمیباشد.

ح.ک.مقدم

۱۴۰۴/۵/۲۲



